

گوناگون



محمد تقی صرفی پور



بعد از حمد و ثنای خداوند سبحان و صلوات و درود بر سید انبیاء محمد
مصطفی و آل طاهرینش

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۚ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو
الْأَلْبَابِ
(زمر ایه 9)

بگو: آیا کسانی که معرفت و دانش دارند و کسانی که بی بهره از [
معرفت و دانش اند، یکسانند؟ فقط خردمندان متذکر می شوند

در ایه مذکور خداوند از ما سوال می کند ایا عالم با جاهل برابر است؟

جواب مشخص است که عالم با جاهل هرگز برابر نیست....هر چقدر بر

علم انسان افزوده میشود و انسان داناتر میشود در رفتار و کردار و

گفتارش بهتر میشود و از بدی ها بیشتر فاصله می گیرد.

در نصیحتهای رسول خدا(ص) به ابوذر است که:

از رسول خدا(ص) مروی است که فرمودند: «یا اباذر ساعتی نشستن در مجلسی که در آن گفتگوی علمی باشد بهتر است در نزد خدا، و محبوب تر است از بیداری هزار شب، که در هر شبی هزار رکعت نماز خوانده شود، و محبوب تر است از هزار جهاد در راه خدا، و از دوازده هزار مرتبه ختم قرآن، و عبادت یک سال که روزهای آن را روزه بگیرند و شبهای آن را احیاء بدارند. و هر که از خانه خود بیرون رود به قصد اخذ مساله ای از مسائل علمیه به هر قدمی که برمی دارد خداوند عالم می نویسد از برای او ثواب پیغمبری از پیغمبران، و ثواب هزار شهید از شهدای جنگ بدر، و به هر حرفی که از عالم بشنود یا بنویسد شهری در بهشت به او عطا می فرماید، و طالب علم را خدادوست می دارد، و ملائکه و پیغمبران او را دوست دارند، و دوست ندارد علم را مگراهل سعادت

پس فرمودند: «خوشا به حال طالبان علم، و نظر کردن به روی عالم بهتر است از آزاد کردن هزار بنده و هر که دوست دارد علم را بهشت از برای او واجب است و داخل صبح و شام می شود با خوشنودی خدا و از دنیا نمی رود مگر اینکه از شراب کوثر بنوشد و از میوه بهشت بخورد و در قبر

کرم بدن او را نمی خورد و در بهشت رفیق خضر - علیه السلام - خواهد بود» (جامع الاخبار شعیری، ص 37)

ما در این کتاب مطالب گوناگون گردآورده ایم انشالله برای خوانندگان مفید واقع گردد.

عید نوروز 1404. کرمانشاه

کینه ای نباشیم

خیلی از خانواده های امروزی بخاطر کینه یک نفر دچار اختلاف و قطع رحم و دعوا و زود و خورد و گرفتاری های زیادی شده اند.

افراد کینه ای باید خود رو درمان کنند. باید دل خود رو صفا بدند. اهل عفو و گذشت باشند. که بزرگان ما گفتند ادم مومن اگر از کسی ناراحت میشه هنوز اطاق رو ترک نکرده ناراحتی از دلش بیرون میاره

متأسفانه برخی از انسانها کینه ای هستند و اگر سر موضوعی کینه ادم رو در دل بگیرند دیگه به این زودیها دست از دشمنی بر نمی دارند و رفیق نمی شوند. مخصوصا اگر همسر انسان یا فامیل باشه یا همسایه ادم باشه ...!گاهی کار به قتل و جنایت می کشه. گاهی طلاق و خودکشی و

اگر اخبار مربوط به حوادثی که بر اثر کینه اتفاق می افته رو مرور کنیم می بینیم بسیاری از جنایات و اتفاقات بد بخاطر کینه است.

اسلام با کینه مخالف است و انسان ها را به عفو و گذشت و دوری از کینه و دشمنی پنهان دعوت نموده است

من_چیزی_یادم_نیست...

آیت الله انصاری همدانی : افرادی که به ایشان توهین کرده بودند و [?] بعدها خدمتشان می رسیدند برای عذرخواهی ، ایشان می فرمودند برای چه عذرخواهی می کنید؟! من چیزی به خاطر ندارم

بَهجت_اینگونه_بود... □ □

خاطراتی کوتاه از سیره و سبک زندگی آیت الله بهجت قدس سره [?] مراسم ختم که تمام شد، جمعیتی دور آقا حلقه زدند؛ دوست داشتند به آقا نزدیک تر شوند، التماس دعا بگویند، دستش را ببوسند. وسط شلوغی، جوانی آمد جمعیت را کنار بزند که ناخواسته با آقا برخورد کرد؛ آقا محکم به زمین خورد، طوری که عمامه از سرش افتاد

جوان ترسید؛ هاج وواج نگاهش را به سمت مردم چرخاند، از خجالت سرخ شد؛ مردم نگران آقا بودند. آقا بلند شد، بدون معطلی؛ عمامه‌اش را که بر سر گذاشت، گفت: «این عبا ی ما کمی بلند است، بعضی وقت‌ها»
«زیر پای‌مان گیر می‌کند و ما را به زمین می‌زند

.جمعیت خندید، آقا هم... جوان به عبا نگاه می‌کرد

بر اساس خاطره‌ی یکی از همراهان آقا^۱

داستانی که در زمان حکومت حضرت علی (ع) اتفاق افتاده است، زیبا و عبرت آموز

سه برادر نزد امام علی علیه السلام آمدند و گفتند: می‌خواهیم این مرد را که پدرمان را کشته قصاص کنی

امام علی (ع) به آن مرد فرمودند: چرا او را کشتی؟ آن مرد عرض کرد:
من چوپان شتر و بز و ... هستم

این بهشت، آن بهشت، ص ۴۶^۱

یکی از شترهایم شروع به خوردن درختی از زمین پدر اینها کرد،

پدرشان شتر را با سنگ زد و شتر مرد،

و من همان سنگ را برداشتم و با آن به پدرشان ضربه زدم و او مرد

امام علی علیه السلام فرمودند: بر تو حد را اجرا میکنم

آن مرد گفت: سه روز به من مهلت دهید. پدرم مرده و برای من و برادر

کوچکم گنجی بجا گذاشته

پس اگر مرا بکشید آن گنج تباه میشود، و به این ترتیب برادرم هم بعد

از من تباه خواهد شد

امیرالمومنین (ع) فرمودند: چه کسی ضمانت تو را میکند؟

مرد به مردم نگاه کرد و گفت: این مرد

امیرالمومنین (ع) فرمودند: ای اباذر! آیا این مرد را ضمانت میکنی؟

ابوذر عرض کرد: بله. امیرالمومنین

فرمود: تو او را نمیشناسی و اگر فرار کند حد را بر تو اجرا میکنم

ابوذر عرض کرد: من ضمانتش میکنم یا امیرالمومنین

... آن مرد رفت . و زمان به سرعت سپری شد. روز اول و دوم و سوم

... و همه مردم نگران اباذر بودند که بر او حد اجرا نشود

اندکی قبل از اذان مغرب آن مرد آمد

و در حالیکه خیلی خسته بود،

:مقابل امیرالمومنین قرار گرفت و عرض کرد

گنج را به برادرم دادم و اکنون تحت فرمان شما هستم تا بر من حد را

جاری کنی.

:امام علی (ع) فرمودند

چه چیزی باعث شد برگردی در حالیکه میتوانستی فرار کنی؟ [؟]

... آن مرد گفت: ترسیدم که بگویند "وفای به عهد" از بین مردم رفت

امیرالمومنین از اباذر سوال کرد: چرا او را ضمانت کردی؟ [؟]

ابوذر گفت: ترسیدم که بگویند "خیر رسانی و خوبی" از بین مردم
رفت..

...اولاد مقتول متأثر شدند و گفتند: ما از او گذشتیم

امیرالمومنین علیه السلام فرمود: چرا؟ [؟]

گفتند: میترسیم که بگویند "عفو و بخشش" از بین مردم رفت

حجاب دختری باعث اسلام آوردن این استاد دانشگاه شد...

محمد اکویا» در امریکا استاد دانشگاه است؛ او پس از اسلام آوردن اسمش را «محمد» گذاشته است. جالب اینکه او به خاطر حجاب یکی از دانشجویان مسلمانش، به اسلام گرویده است. نه تنها او بلکه سه نفر دیگر از استادان دانشگاه و چهار نفر از دانشجویان دانشگاهی که او در آنجا تدریس می‌کند به خاطر اتفاقی که برای این دانشجوی مسلمان افتاده، مسلمان شده و در حال حاضر خودشان جزو داعیان به سوی دین اسلام هستند.

محمد اکویا در این مورد می‌گوید: چهار سال پیش در دانشگاه ما اتفاقی افتاد که تا مدت‌ها آثار آن ادامه داشت. جریان از این قرار بود که یک دانشجوی مسلمان امریکایی به دانشگاه ما آمد. تا اینجای کار هیچ

مشکلی وجود نداشت. اما در دانشگاه ما، استادی وجود داشت که شدیداً از اسلام متنفر بود و آن چنان از دین اسلام اظهار نفرت می کرد که اگر ما با او هم صدا نمی شدیم مورد انتقاد شدید او قرار می گرفتیم. حالا خودتان حدس بزنید که چنین استادی در دانشگاه ما باشد و یک دانشجوی مسلمان سر کلاس او حاضر شود و شعائر دینی اش را بی اعتنا به این جو انجام دهد.

استاد مذکور از هر کاری که کینه اش را نسبت به اسلام نشان دهد دریغ نمی کرد. اما آن دانشجو با صبر و حوصله جواب او را می داد. وی که از حوصله این دانشجو به تنگ آمده بود با دستکاری کردن در نمرات پایان ترم، از او انتقام می گرفت. بعضی مواقع آن چنان تحقیقهای مشکلی به او محول می کرد که او مستأصل می شد. بالاخره صبر و تحمل آن دانشجو به سر رسید و او تصمیم گرفت برای اینکه از این مشکل رهایی یابد به رئیس دانشگاه شکایت کند. مدیریت دانشگاه برای اینکه عدالت را رعایت کرده باشد و از نظرات دو طرف آگاه شود، جلسه ای تشکیل داد تا آن دو در حضور اعضای هیئت مدیره و اساتید دانشگاه به دفاع از خود بپردازند.

از آنجایی که برای اولین بار بود که در دانشگاه چنین اتفاقی می افتاد، ما خیلی علاقه مند بودیم سرانجام این کشمکش را ببینیم. تمام اعضای هیئت مدیره و اساتید در این جلسه شرکت کردند. ما به عنوان ناظر حضور داشتیم.

ابتدا آن دختر دانشجوی مسلمان به دفاع از خود پرداخت؛ او گفت: این استاد نسبت به دین من کینه دارد و به خاطر این کینه توزی حقوق علمی مرا زیر پا می گذارد. او مثالهای زیادی آورد و در آخر از چند نفر هم ترمش خواست که در این مورد شهادت دهند. خوب کسانی هم بودند که با او همدردی می کردند و فارغ از اختلافات دینی ای که با او داشتند، بر علیه آن استاد شهادت دادند.

سپس استاد مذکور به جایگاه رفت تا از خود دفاع کند، اما چون کم آورده بود و حرفی برای گفتن نداشت، در حضور همه به ناسزاگویی به دین اسلام و مسلمانان پرداخت.

اما این بار آن دانشجو تاب نیاورد و از جا برخاست و اجازه خواست تا از دینش دفاع کند. او شیوا و جذاب سخن می گفت؛ با تسلط از ویژگی های

دین اسلام صحبت کرد؛ سخنان او آنقدر برای ما جالب بود که همه را مجذوب خود کرده بود. هر وقت مطلبی را متوجه نمی‌شدیم سخنش را قطع کرده و از او سؤال می‌کردیم، و او با طیب خاطر توضیح می‌داد. او گفت که حجاب و روسری که در این مدت باعث مشکلاتی برای او شده خیلی برایش اهمیت دارد! زیرا در اسلام زن باید حجاب داشته باشد تا مردان نامحرم و بیگانه زینتها و زیبایی‌های او را نبینند و امنیت اجتماعی او دچار خدشه نشود.

استاد مذکور با دیدن این وضع، تاب نیاورد و با عصبانیت از جلسه خارج شد. در آخر آن دانشجو جزوهای را بین ما تقسیم کرد که عنوانش این بود: «اسلام برای من چه معنی‌ای دارد!» در ضمن عللی را که باعث شده بود او به دین اسلام روی بیاورد، در آن جزوه قید کرده بود.

در این جلسه هیچ بیانی‌ای به نفع هیچ یک از طرفین صادر نشد. اما آن دختر در پایان سخنانش گفت: من آمده بودم تا بتوانم از دین و حقوق تحصیلی‌ام دفاع کنم.

ما به عنوان هیئت علمی دانشگاه از ثابت قدمی و اعتماد به نفس او شگفت زده شده بودیم و هرگز فکر نمی کردیم که دانشجویی برای دفاع از دینش این چنین محکم بایستد.

این موضوع بازتاب وسیعی در دانشگاه و بین دانشجویان داشت. من خیلی تحت تأثیر قرار گرفته و شیفتگی خاصی به دین اسلام پیدا کردم، و بی صبرانه برای آشنایی بیشتر با این دین تلاش می کردم. بعد از چند ماه به اسلام گرویدم که بلافاصله دو استاد دیگر دانشگاه و چهار نفر از دانشجویان نیز به من پیوستند و مسلمان شدند.

ما اینک گروهی برای تبلیغ دین اسلام تشکیل داده ایم و توانسته ایم چند نفر دیگر از اساتید دانشگاه را به سوی خود جلب کنیم که ان شاء الله تا چند وقت دیگر خبر اسلام آوردن آنها در دانشگاه خواهد پیچید.

نصایحی به افراد بالای 40 سال

*:نصیحت اول ■ □

حجامت سالانه را بر خود لازم بگیر اگرچه که احساس بیماری نمی کنی

*:نصیحت دوم ■ □

همواره آب بنوش اگرچه که احساس تشنگی نمی کنی ... زیرا بیشتر بیماری ها به علت کمبود آب بدن می باشند

*:نصیحت سوم ■ □

همواره ورزش بکن اگرچه در اوج مشغولیت بودی ... بدن همواره باید تحرک داشته باشد. با پیاده روی، شنا و یا هر ورزشی دیگر

*:نصیحت چهارم ■ □

خوراک خود را کم کن

غذا برای انسان به اندازه ای کمرش راست شود، کفایت «

(می کند)»(حدیث

پرخوری را رها کن زیرا هیچ فایده ای برایت ندارد ... خودت را در

سختی نینداز بلکه خوردن را کم بکن

*:نصیحت پنجم * ■ □

تا حد امکان از ماشین فقط در مواقع ضروری استفاده بکن. سعی کن

برای رفتن به مسجد، مغازه، دید و بازدید و بقیه کارهایت پیاده بروی

*:نصیحت ششم * ■ □

عصبانی نشو

عصبانی نشو

عصبانی نشو

ناراحت نباش ... سعی کن چشم پوشی کنی ... خودت را در پریشانی
نینداز ... همه ی این ها سلامتی ات را به خطر می اندازند و شادابی ات را
از بین می برند. با کسانی مجالست کن که با آنها احساس آرامش
می کنی

*:نصیحت هفتم * ■ □

همانطور که میگویند «مال خودت را در زیر آفتاب بزار و خودت زیر
سایه بنشین» ... بر خود و بر اطرافیانت زندگی را تنگ نکن ... مال برای
آن هست که با آن زندگی کنیم نه برای آن

*:نصیحت هشتم * ■ □

بر هیچ کس و هیچ چیزی که نمیتوانی آن را بدست بیاری حسرت
نخور.

خود را به فراموشی بزن بلکه اصلا فراموشش کن. اگر قرار باشد به تو
برسد حتما میرسد اگرچه در تخت خود باشی و هرچه را که تقدیر تو

نیست خداوند او را از تو منع میکند. هیچ چیزی را از تو منع نمیکند مگر
بخاطر ضرری که برایت دارد ... همه ی ما این ها را میدانیم اما انسان
فراموش کار است لذا نیاز به همچنین یادآوری هایی داریم تا از آن نفع
ببریم.

*:نصیحت نهم * ■ □

تواضع اختیار کن... تواضع اختیار کن... مال و جاه و قوت و قدرت همه با
تکبر و غرور از بین می روند.

تواضع تو را در نزد انسان ها محبوب می کند و درجه ات را نزد خداوند
بالا می برد.

*:نصیحت دهم * ■ □

سفیدی موی سر نشانه ی پایان عمر نیست بلکه نشانه ی این هست که
زندگی بهتری شروع شده. خوش بین باش، سفر کن و از مال حلال خود
بخور و لذت ببر.

*:و یک نصیحت دیگر * ■ □

زود بخواب و شب نشینی نکن

*:آخرین و مهمترین نصیحت * ■ □

نماز را به هیچ عنوان ترک نکن زیرا که نماز برگه ی سود تو در دنیا و

آخرت است. آن روزی که نه فرزند فایده میدهد و نه مال

پای درس قرآن

مامورهای خدا

تا بحال به مأمور های خداوند بر روی زمین دقت کردید ؟ [?]

پیامبر را در غار حفظ می کند [?] یکبار عنکبوت، [?]

«إِنَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ»

یا کلاغ، معلّم بشر می شود و به قاییل یاد میدهد که چطور بدن برادرش [?]

رو دفن کنه

«فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا»

❓ یا هدهد❓

مأمور رساندن نامه سلیمان به بلقیس می‌شه

«اذهب بکتابی هذا»

❓ یا پرنده های ابابیل، ❓

. که مأمور سرکوبی فیل سواران و محافظت از کعبه می‌شن

«و ارسل علیهم طیرا ابابیل»

❓ یا اژدها،❓

«وسیله ی حَقَّانِیت و اثبات ادعای موسی می‌شه «هی ثعبان مبین

❓ یا نهنگ،❓

. که مأمور میشه یونس رو تنبیه کنه

«فالتقمه الحوت»

❓ یا موریانه ❓

. که وسیله ی کشف مرگ سلیمان می شه

«تأكل منساته»

اصحاب كهف ❓ یا سگ ❓

. که مأمور نگهبانی از اونها در غار می شه

«و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید»

❓ یا چهار پرنده ❓

که سبب اطمینان ابراهیم به قدرت خدا برای زنده کردن مردگان می

«شود. «فخذ اربعة من الطیر

❓ یا الاغ ❓

که سبب یقین عَزیر به معاد و زنده شدن مردگان می شود

«و انظر الی حمارک»

خداوند بر نمرود پادشاه ظالم و ستمگر زمان حضرت ابراهیم ع  □

را مسلط کرد که روی لب نمرود نشست و او را گزید ❓ پشه ای

نمرود خواست با دست پشه را دور کند که پشه به بینی نمرود رفت و از

آنجا به مغزش رسید و چهل شب او را عذاب و آزار داد تا هلاک شد

نمرود با اونهمة قدرت

❓❓ با پشه ای از بین میره

مراقب "قوانین معکوس" دنیا باشیم

در دستگاه خدا برخی چیزها، معکوس عمل می‌کند و این سرُّالأسرار
دنیاست.

صدقه دادن، ظاهراً پول را کم می‌کند اما در واقع معکوس عمل می‌کند و
ما را از فقر نجات می‌دهد.

امام معصوم (علیه السلام) می‌فرمایند: [؟]

!اگر فقیر شدی، بیشتر صدقه بده

خمس و زکات هم معکوس عمل کرده و ما را غنی‌تر می‌کند.

دنبال قدرت ندویدن، معکوس عمل می کند و او مثل سایه به دنبال تو
می دود.

فکر آباد کردن آخرت، معکوس عمل می کند و دنیایمان را آباد می کند.

وقتی وقتمان را صرف نماز ، دعا و عبادت کردیم ، معکوس عمل کرده
و برکت به وقتمان می دهد.

وقتی به خودمان در راه خدا سخت می گیریم، معکوسش این است که ؟
سختی های دنیا که برای همه هست، برای ما آسان میشود و گاهی آسان
تر.

معکوس کمتر خوردن، سلامتی ست.

وقتی یاد مرگ کنیم، معکوس عمل میکند و دلمان زنده و شاداب
می‌شود.

!چشم‌هایمان را از حرام ببندیم، بیشتر از بقیه می‌بینیم و می‌فهمیم

وقتی سکوت اختیار کنیم، بیشتر از کسی که زیاد حرف می‌زند جلوه
می‌کنیم.

حجاب و پوشاندن خود از نامحرم، "وقار" را بیشتر می‌کند و قرآن نیز
بر این موضوع تاکید دارد.

وقتی جانت را در راه خدا میدهی و شهید میشوی، معکوس عمل کرده و
: خداوند تو را زنده میداند

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

وقتی نیرنگ میزنیم و چاهی برای کسی میکنیم، معکوس عمل کرده و [?] خودمان دچار نیرنگ میشویم و اول در چاه می افتیم

وقتی مهمان دار میشویم، برکت به سفره مان می آید و بارها دیده ایم با همان غذای همیشگی، همه سیر میشوند

وقتی بچه دار میشوی نیز قانون معکوسهای دنیا اعمال میشود و برکت و رزق و روزی ات زیاد میشود

آری! انسان عاقل که قانون های معکوس دنیا را چشیده و از عمق وجود درک کرده، هیچوقت قبل از بچه دار شدن شروع به جمع و تفریق زدن هزینه پوشک و شیر خشک و لباس و نان و.... نمیکند چون میداند این ظاهر ماجراست و باطن ماجرا معکوس عمل کرده و آن بچه روزی خودش و خانواده را با خودش می آورد

و این گونه است که خدا از مردم میخواهد اندکی در کار دنیا و قانون
حاکم بر آن (معکوس عمل کردن) تأمل کنند بلکه به بیراهه ای که
شیطان به دروغ جلو آنها تزئین می کند، پا نگذارند

؟؟؟

راهکار حضور قلب در نماز

بعضی از اموری که برای حضور قلب در نماز سفارش شده است عبارتند از:

- اول: وضو را با توجه و حضور قلب انجام دهد از امام رضا(ع) روایت شده که وضو موجب طهارت و تزکیه‌ی دل است (وسائل الشیعه 367/1 (ابواب وضو باب 1 حدیث 9
- دوم: در عظمت نماز و در روایاتی که درباره‌ی نماز وارد شده تأمل نماید.
- سوم: مانند کسی نماز بخواند که گویا با نماز وداع می‌کند و دیگر فرصت نماز خواندن را نخواهد یافت (مجالس صدوق و ثواب الاعمال عن ابن ابی‌یعفور قال «قال ابو عبدالله الصادق 7 اذا صَلَّیت صلاةً فریضةً فصلَّها (لوقتها صلاةً مودَّعٍ یخاف ان لا یعود الیها ابدا
- چهارم: وقتی روبه قبله می‌نماید سعی کند که دنیا و مافیها و خلق و آنچه به آن مشغولند را فراموش نماید و قلب خود را از آنها تهی نماید.

- پنجم: به معانی نماز توجه نموده و نماز را با تائی و آرامش بخواند
- ششم: اینکه بداند از آن هنگام که وارد نماز می‌شود، تا آن لحظه ای که از نماز خارج می‌شود، خدای تعالی به او رو کرده و نظر می‌نماید، و ملکی بالای سر او ایستاده و می‌گوید: ای نماز گزار اگر می‌دانستی چه کسی به تو نظر می‌نماید و با چه کسی مناجات می‌کنی هرگز از او رو بر نمی‌گرداندی و ابداً از جای خود بر نمی‌خواستی (کافی عن ابی جعفر 7 قال: «قال رسول الله (ص) اذا قام العبد المؤمن في صلاته نظر الله عز وجل اليه (اقبل الله اليه) حتى ينصرف ... و وكل الله به ملكاً قائماً على رأسه يقول له ايها المصلي لو تعلم من ينظر اليك و من تناجي ما التفت و لازلت من موضعك ابداً» وسائل الشيعة ابواب اعداد فرائض باب 8 حديث 5 از (کافی)

- هفتم: اینکه بداند که در حال نماز از بالای سرش تا کرانه‌ی آسمان، رحمت خدا براو سایه انداخته و ملائکه الهی از اطراف او تا افق سماء او را در بر گرفته‌اند. (عنه (ص) ... و اظلته الرحمة من فوق رأسه الى افق

السماء و الملائكة تحفه من حوله الى افق السماء...» وسائل الشيعة ابواب
(اعداد فرائض باب 8 حديث 5 از کافی)

هشتم: آنچه در نماز مکروه است به جا نیاورید و به آنچه فضیلت
نماز را می افزاید اهتمام نمائید مثل انگشتر عقیق به دست نمودن و لباس
پاکیزه پوشیدن و خود را خوشبو نمودن و شانه و مسواک زدن

چهار راهکار برای چهار مشکل

آقا امام صادق (علیه السلام) فرمود: در شگفتم از کسی که از چهار چیز
می هراسد چرا بچهار چیز پناهنده نمیشود

شگفتم از آنکه میترسد چرا پناه نمی‌برد بفرمودهٔ خدای عز و جل» (۱)

حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» خداوند ما را بس است و چه وکیل خوبی
است زیرا شنیدم خدای جل جلاله بدنبال آن میفرماید: بواسطهٔ نعمت و
فضلی که از طرف خداوند شامل حالشان گردید باز گشتند و هیچ بدی
بآنان نرسید.

و شگفتم در کسی که اندوهناک است چرا پناه نمی‌برد بفرمودهٔ (۲)

خدای عز و جل: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»
« زیرا شنیدم خدای عز و جل بدنبال آن میفرماید در خواستش را
برآورديم و از اندوه نجاتش دادیم و مؤمنین را هم چنین میرهانیم

و در شگفتم از کسی که حيله‌ای در بارهٔ او بکار رفته چرا بفرمودهٔ (۳)

خدای تعالی پناه نمی‌برد» وَأَفْوُضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ
بِالْعِبَادِ: «کار خود را بخدا واگذار میکنیم که خداوند بحال بندگان بینا
است) زیرا شنیدم خدای بزرگ و پاک بدنبالش می‌فرماید خداوند او را از
بدیهائی که در بارهٔ او بحيله انجام داده بودند نگه داشت

و در شگفتم از کسی که خواستار دنیا و آرایش آن است چرا (۴)
پناهنده نمیشود بفرمایش خدای تبارک و تعالی («مِاْشِاْءَ اَللّٰهُ لَا
قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ») (آنچه خدا خواست همان است و نیروئی جز به یاری
خداوند نیست) زیرا شنیدم خدای عز اسمه بدنبال آن میفرماید اگر چه
مرا در مال و فرزند از خودت کمتر می بینی ولی امید هست که پروردگار
من بهتر از باغ تو مرا نصیب فرماید (و کلمه: عسی در این آیه بمعنای
امید تنها نیست بلکه بمعنای اثبات و تحقق یافتن است^۲

۲).

من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص: ۳۹۲؛

الأُمالي (للصدوق)، ص: ۶؛

الخصال، ج ۱، ص: ۲۱۸.

سلمان فارسی از زائرینش پذیرایی می کند

آیت الله انصاری همدانی چنین فرموده است

من در قدیم، به زیارت قبر غیر معصوم و غیر امام نمی رفتم؛ چون " تصوّر می کردم که فقط از قبور ائمه علیهم السّلام که به مقام طهارت مطلقه رسیده اند، بسط و گشایش حاصل می شود؛ ولی بر قبور غیر آنها، اثری مترتب نیست.

تا اینکه در سفر اوّلی که به عتبات عالیات با جمعی از تلامذه روحانی خود به زیارت مشرّف شدیم، یک روز در ایّام اقامت در کاظمین علیهما السّلام، برای تماشای بنای مدائن و ایوان شکسته کسری - که حقّاً موجب عبرت بود - از بغداد به مدائن رهسپار شدیم و پس از تماشای مدائن و به جای آوردن دو رکعت نماز در آن ایوان - که مستحب است - به سمت قبر سلمان که در قُرب آن ایوان قرار دارد به راه افتادیم.

ما در کنار قبر سلمان نه به دلیل زیارت بلکه به جهت رفع خستگی و استراحت با جمیع احباب و دوستان نشسته بودیم که ناگهان خود حضرت سلمان از ما پذیرایی کرد و خود را به صورت واقعی نشان داد و به حقیقت خود، تجلّی کرد.

چنان روح او لطیف و صاف و بدون ذره‌ای از کدورت و چنان واسع و
زالال بود که ما را در یک عالم از لطف و محبت و سعه و صفا فرو برد و
چنان در فضای وسیع و لطیف و بدون گره از عالم معنی ما را داخل کرد
که حقاً مانند فضای بهشت پر لطف و صفا و چون ضمیر منیر عارف بالله
مانند آبِ صافی، زلال و مانند هوا لطیف بود.

من از اینکه به دلیل زیارت در کنار قبر او نیامده بودم؛ شرمنده شدم و
سپس به زیارت پرداختیم و از آن پس نیز به زیارت قبور غیر ائمه
طاهرین علیهم السّلام هم، از علماء بالله و مقربان و اولیاء خدا می‌روم و
مدد می‌گیرم و به زیارت قبور مؤمنین در قبرستان می‌روم و به شاگردان
خود توصیه کرده‌ام که از این فیض الهی محروم نمانند

این شهید کربلا انقدر شجاع بود هیچ سرباز یزیدی جرات نکرد با او
مبارزه کند

یکی از شهدا کربلا: عابس ابن ابی شیب شاکری: امیر المومنین(علیه -
السلام) در جنگ صفین قبیله بنی شاکر را چنین ستود: اگر تعداد شما به
هزار می رسید خداوند آنگونه که سزاوار بود پرستش می شد. عابس
شاکری مردی اهل کمال، زهد و ورع بود. بسیار زنده دل و شب زنده دار
بود. هنگامی که مسلم نامه امام(علیه السلام) را خواند عابس گفت: من
نمی دانم در دل دیگران چه می گذرد و وعده فریبنده نمی دهم اما اگر
دعوتم کنید اجابت می کنم و با دشمنان شما می جنگم

عابس» برای رفتن به میدان به حضور امام (علیه السلام) رسید و عرض « سلام نمود و گفت: «يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ! أَمَا وَاللَّهِ مَا أُمْسَى عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ قَرِيبٌ وَلَا بَعِيدٌ أَعَزُّ عَلَيَّ وَلَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ، وَلَوْ قَدَرْتُ عَلَى أَنْ أَدْفَعَ عَنْكَ الضَّيْمَ وَالْقَتْلَ بِشَيْءٍ أَعَزُّ عَلَيَّ مِنْ نَفْسِي وَدَمِي، لَفَعَلْتُهُ»؛ (ای اباعبدالله! آگاه باش، به خدا سوگند بر روی زمین چه نزدیک چه دور، کسی نزد من عزیزتر و محبوبتر از تو نیست. اگر می توانستم با چیزی عزیزتر از جان و خونم، کشته شدن و ظلم را از شما دور کنم چنین می کردم. سپس گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ! إِشْهَدْ أَنِّي عَلَى هُدَاكَ وَهَدَى أَيْيَكَ»؛ (سلام بر تو ای اباعبدالله! گواه باش که من بر طریقه تو و پدرت می باشم پس به میدان آمد و می گفت: الا رجل الا رجل: آیا مرد جنگی اهل مبارزه با من نیست؟ ربیع بن تمیم همدانی_ که یکی از حاضرین در صحنه کربلا و از اعوان و انصار عمر بن سعد بود_ می گوید: «چون دیدم عابس به سوی میدان می آید او را شناختم؛ من نبرد او را در جنگ ها دیده بودم و می دانستم که او از شجاع ترین مردم است؛ پس به سپاه عمر بن سعد گفتم: «عابس شیر شیران است، این فرزند شیب است، مبادا کسی به

!جنگ او برود

عابس اما یک‌تنه در میانه‌ی میدان ایستاده بود و نهیب می‌زد: «هل من مبارز؟»، سکوتی عجیب به جان‌های لرزان سپاه عمر بن سعد نشسته بود که قدرت را از دست‌ها و پاهایشان می‌گرفت؛ صدای تپش قلب‌ها به گوش می‌رسید، لحظات به شمارش افتاد و کسی جلو نمی‌آمد، عابس لبخندی زد و پیش آمد: «حب الحسین أجننی» سپاهیان به هم خیره شدند، او زره از تن به در کرد و این‌بار بلندتر فریاد زد: «حب الحسین أجننی» عمر بن سعد و شمر چند قدمی عقب‌تر رفتند، عابس کلاه‌خود از سر برداشت: «حب الحسین أجننی»، صدایش چون طوفان آرایش سپاه عمر بن سعد را به هم ریخت، او چونان شیر حمله می‌برد و آنان چونان گله‌ای رمیده در فرار بودند. در این موقع عمر بن سعد فریاد زد: «وَيَلَكُمْ! إِرْضَخُوهُ بِالْحِجَارَةِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ»؛ (وای بر شما، او را (از هر سو سنگ باران کنید

عابس» وقتی هجوم ناجوانمردانه آنها را دید، زره از تن بیرون آورد و «پشت سر پرتاب کرد و به هر طرف حمله ور شد و سخن دلش این بود

وقت آن آمد که من عریان شوم

جسم بگذارم سراسر جان شوم

آزمودم، مرگِ من در زندگی است

چون رَهَم زین زندگی پابندی است

ربیع بن تمیم می گوید: «به خدا سوگند او را دیدم که بیش از دویست نفر

را تار و مار کرد؛ سرانجام با محاصره، او را به شهادت رسانده و سر از

بدنش جدا ساختند. و من شاهد بودم که سر عابس بن شیب در دست

مردانی دست به دست می شد و هر یک از آنان با هم منازعه می کردند تا

کشتن او را به خود منسوب کنند. تا این که عمر بن سعد به کشمکش ها

خاتمه داد و گفت: «با هم ستیز نکنید، به خدا قسم یک نفر نمی توانست

به تنهایی این مرد را کشته باشد

افراد عاقل کسانی هستند که حتی یکساعت عمر خود را هدر نمی دهند

نمونه ان پیامبران و امامان علیهم السلام که حتی یک لحظه از عمرشان
بیهوده صرف نشد و از همه عمر خود خوب و درست استفاده نمودند

و بعد از ایشان، علمای ربانی و اولیاء خدا و افراد عاقل و آینده نگر هستند
که از عمر خود خوب استفاده می کنند

مرحوم امام خمینی، تحریر الوسيله را در حال تبعید در ترکیه نوشتند.
مرحوم فیض کاشانی کتاب شعر طاقدیس را در مسیر راه سرویس
بهداشتی (مستراح) می سراید. و یکی از بزرگان در وقتی که غذا داغ بود
ناگزیر بود، درنگ کند تا غذا سرد شود به نوشتن می پرداخت، به
تدریج که نوشته هایش زیاد شد، آنها را به چاپ رساند و آن را «پنج
دقیقه های قبل از غذا» نام نهاد.

گویند از طلبه پرسیدند متأهل شدن شما بر وقت و فراگیری درس شما
اثر منفی نگذاشته است در جواب گفت: بر عکس وقت من افزوده شده
است. چرا که زمانهایی را که صرف شستن لباس و نظافت حیره و آماده
نمودن غذا می کردم، اکنون از آن برای فراگیری علوم استفاده می کنم
و همسرم کار شستن و نظافت....را انجام می دهد.

شیخ انصاری با این که مرجع تقلید است و از مادر خویش سرپرستی می کند و به کار درس و تعلیم خود می رسد با این حال هر روز یک جزء قرآن، نماز جعفر طیار، زیارت جامعه و زیارت عاشورا می خواند

مرحوم علامه طباطبایی حتی در شب قدر نیز برنامه مطالعاتی داشت به این جهت تفسیر وزین المیزان در شب قدر به پایان می رسد

استاد حسن زاده آملی در ذیل این عبارت علامه طباطبایی «تمّ الكتاب واتفق الفراغ من تألیفه فی لیلة القدر المبارکه...» طلب عزیز ما سرمشق بگیرند که حضرت علامه طباطبایی شب قدر را به بحث و تحقیق آیات قرآنی احیاء می کرد و تفسیرش در این شب فرخنده به پایان رسید.

: آری

به هوس راست نیاید به تمنّی نشود کاندیرین راه بسی خون جگر باید خورد

و اضافه می کند که صاحب جواهر، شیخ حسن نجفی نیز کتاب «جواهر
» الکلام فی شرح شرایع الاسلام...» را در شب قدر به پایان می رساند

سید نعمت الله جزایری می گوید:

ما در روشنایی ماه کتاب می خواندیم و من کتابهای کافیّه و شافیّه و الفیّه
ابن مالک را حفظ می کردم و شبهایی که روشنایی ماه نبود کتابهایی را
که حفظ کرده بودم از حفظ تکرار می کردم، در تابستان گاهی تا اذان
صبح مطالعه می کردم و بعد اذان می خوابیدم آنگاه به تدریس می
. پرداختم

فخر رازی در ذیل آیه «والعصر انّ الانسان لفی خسر» (7) به عصر سوگند
که انسانها هم در زیانند. چنین می گوید: «یکی از بزرگان پیشین می
گوید: معنی این سوره را من از مرد یخ فروشی آموختم که فریاد می زد

و می گفت: «ارحموا من یذوب رأس ماله ارحموا من یذوب رأس ماله؛ رحم کنید به کسیکه سرمایه اش ذوب می شود، رحم کنید به کسی که سرمایه اش ذوب می شود.» پیش خود گفتم: این است معنی «انّ الانسان لفی خسرٍ» عصر و زمان بر او می گذرد و عمرش پایان می گیرد و ثوابی کسب نمی کند و در این حال زیانکار است.

گویند: گدائی در مغازه مردی آمد به او گفت: یک گونی از این گردوها را به من عطا کن. صاحب مغازه گفت: گدای ناشی! کجا دیده ای یک گونی گردو را به عنوان گدایی به گدا بدهند؟ گدا کنار گونی نشست گفت: اجازه میدهی دانه ای از آنها را بردارم، صاحب مغازه گفت: بردار، دوباره گفت: دومی را اجازه می دهی....صاحب مغازه گفت: گویا همان یک گونی را می خواهی یکی یکی از من بگیری.

روزگار هم سرمایه ما را لحظه به لحظه از دست ما می برد بدون اینکه متوجه آن باشیم

رسول خدا فرمود: «احذروا ضیاع الاعمار فیما لایبقی لکم ففائتها لایعود؛

از ضایع کردن عمر در چیزی که ماندگار نیست پرهیز کن چرا که
عمرهای از دست رفته قابل برگشت نیست

پیامبر اکرم (ص) فرمود: «اضاعَةُ الفرصَةِ غَصَّةٌ؛ ضایع کردن فرصت (در
مسیر غیر صحیح) غصّه می آورد

و فرمود: «ترک الفرص غصصٌ؛ ترک فرصت ها (و بهره برداری نکردن)
غصّه ها در پی دارد

روز قیامت برای هر شبانه روز انسان، بیست و چهار خزانة به اونها می
دهند. وقتی نگاهش به خزانة ای که پر از نور است می افتد، آنقدر
خوشحال می شود که اگر خوشحالی او را به اهل جهنم تقسیم کنند، همه
آنان از درد آتش راحت می شوند! این خزانة مربوط به ساعاتی است که

در آن ساعت به اطاعت خدا مشغول بوده است. سپس چشمش به خزانه
ای می افتد که تاریک و بدبو و ترس آورنده است! بادیدن آن، آنقدر
ناراحت می شود که اگر ناراحتی او را به اهل بهشت تقسیم کنند، همه
دچار ناراحتی می شوند! و این متعلق به ساعاتی است که در آن، به گناه
مشغول بوده است! سپس خزانه ای به او نشان می دهند که نه چیزی در او
است که او را خوشحال کند و نه چیزی که او را ناراحت کند! و این مربوط به
ساعاتی است که در آن به امورات مباح مشغول بوده است! او با دیدن این
خزانه تأسف می خورد که چرا در این ساعت به اطاعت الهی مشغول
نبوده است. همانطور که خدا می فرماید: ذلک یوم التغابن یعنی: آن روز
،، روز تأسف است

راه برداشتن این مانع، آنست که لحظات عمر خود را مانند طلا بدانیم و
برای همه ساعات بیداری برنامه ای مفید داشته باشیم

و جاهدوا فی الله حق جهاده (سوره حج ایات اخر)..خدا فرمود تا انجا که
می توانید در باره خدا تلاش کنید..برای جلب رضایت خدا نهایت
تلاشتان را بکار ببرید.

گویند افراد موفق فقط از بیست درصد استعداد خود استفاده می کنند!و
افراد نابغه هم فقط از سی درصد استعداد خود بهره می برند و بقیه
استعداد بدون استفاده می می ماند

تریاک؛ مخدّر اما اعتیادآور / ۷ باور غلط درمورد تریاک / برای بیماران
قلبی و دیابتی مفید است؟

تریاک، از قدیمی‌ترین و سرشناس‌ترین مواد مخدر اعتیادآور در ☐ ♦
سراسر جهان است. به کارگیری این ماده افیونی در طب سنتی جهت
درمان برخی بیماری‌ها سابقه‌ای دیرینه دارد.

به کارگیری این ماده افیونی در طب سنتی جهت درمان برخی ☐ ♦
بیماری‌ها سابقه‌ای دیرینه دارد و همین موضوع سبب شکل‌گیری برخی
باورهای عامیانه غلط شده که در برخی موارد بسیار خطرناک هستند
:شایع‌ترین باورهای غلطی که درمورد تریاک مطرح است، عبارتند از

تریاک در درمان کبد چرب و بیماری‌های کبدی نقش دارد ☐ ♦

تریاک قوای جنسی را تقویت می‌کند ☐ ♦

مصرف تفریحی تریاک اعتیادآور نیست ☐ ♦

تریاک برای بیماری دیابت مفید است ☐ ♦

مصرف تریاک برای بیماران قلبی مناسب است ☐ ♦

تریاک تمرکز را افزایش می‌دهد ☐ ♦

تریاک سبب از یاد بردن غم و رنج می‌شود ☐ ♦

ریشه کن نمودن عواملی که باعث از بین رفتن ایمان می شوند

در این زمینه روایات متعددی از پیامبر اکرم و اهل بیت ایشان (علیهم السلام) نقل شده که برخی از آنها به شرح ذیل می باشد

1- نداشتن محبت اهل بیت پیامبر علیه السلام ایمان را ذوب می کند

امیر المؤمنین علیه السلام به اصحابش فرمود:... و هر کس که دوستی ما در قلب او جای نگیرد ایمان در قلب او مانند ذوب شدن نمک در آب (ذوب می شود). (اسرار آل محمد علیهم السلام، ص: 515)

2- هرگز دوستی با دشمنان خدا و رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) با (داشتن ایمان قابل جمع نیست 2)

دور زدن دروغ

3- دروغ گو مزه ایمان را درک نمی کند

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: بنده‌ای مزه ایمان را درک نمی‌کند
مگر اینکه از دروغ چه جدی و یا شوخی دست باز دارد. (بحار الأنوار ،
ج 69، ص: 250)

4-خیانت کننده به امانت ایمان ندارد

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: کسی که امانتدار نیست
(ایمان ندارد،) (نوادری راوندی-ترجمه صادقی اردستانی ص 168

5-خندیدن بیش از حد ایمان را محو می کند

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خندیدن زیاد ایمان را محو
(می کند) (ایمان و کفر-ترجمه الایمان و الکفر بحار الانوار ج 2 ص 467

6-حرام خواری ایمان را دور می کند

پیامبر اکرم فرموده اند : حرام خوردن ایمان را دور می کند (نصایح ص
(219)

7-زنا کردن موجب می شود تا روح ایمان از انسان جدا گردد (اصول
(کافی-ترجمه مصطفوی ج 3 ص 388

8-عمل ننمودن به دستورات دینی موجب تزلزل در ایمان می گردد

امام صادق علیه السلام فرمود: ایمان بدون عمل ثبات ندارد و عمل از
ایمان می باشد. (ایمان و کفر-ترجمه الإیمان و الکفر بحار الانوار ج 1 ص
408) لذا از محوری ترین برنامه هایی که باید داشته باشید انجام
. واجبات و ترک محرمات می باشد

9- حسادت ورزیدن به برادر مومن ایمان را در دل آب می کند

امام صادق علیه السلام در این خصوص فرموده اند : هر کس بر مؤمنی حسادت کند، ایمان در دلش همچون نمک در آب ذوب شود. (تحف العقول-ترجمه جعفری ص 284)

10- تهمت زدن به برادر دینی ایمان را ذوب می کند

امام صادق علیه السلام فرمود: و هر گاه به برادر مومن خود تهمتی بزند ایمان از قلبش می رود همان طور که نمک در میان آب ذوب می شود (مشکاة الانوار-ترجمه هوشمند و محمدی متن ص 197)

11- بی صبری ایمان را می برد

حضرت صادق علیه السّلام که فرمود: نسبت صبر بایمان نسبت سر است
به تن همچنان که با رفتن سر تن هم از بین می‌رود با رفتن صبر هم
(ایمان دوامی نخواهد داشت). (بحار الانوار-ترجمه جلد 67 و 68 ج 2)

12- شوخی نمودن نور ایمان را از بین می‌برد (3)

ابو الریبع گوید: از امام علیه السّلام پرسیدم چه کلماتی مرد را از ایمان
خارج می‌گرداند فرمود: هر گاه نظریه‌ای داد و آن نظریه بر خلافت حق
بود اگر او در اجرای آن کوشش کند از ایمان بیرون می‌شود

امام موسی بن جعفر (ع) به یکی از فرزندان خود فرمود پسرم، از شوخی
بپرهیز که موجب از بین رفتن نور ایمان و شخصیت تو می‌شود (مواعظ
) امامان علیهم السلام-ترجمه جلد هفدهم بحار ص 276

13- بی‌حیاء ایمان ندارد

امام صادق علیه السّلام فرمود: ایمان ندارد آن کس که شرم و حیاء
(ندارد. الحدیث-روایات تربیتی ج 1 ص 277

بخل

14-بخل از محو کننده ایمان است

امام صادق «ع»: هیچ چیز به اندازه بخل در محو کردن (کاستن و
بر انداختن) ایمان کارگر نمی شود. سپس فرمود: این بخل را (در نفس
انسان) حرکتی است آرام و پیوسته مانند

راه رفتن مورچه ؛ و آن (بخل) را شاخه هایی است مانند شاخه های شرک.
(الحیاء با ترجمه احمد آرام، ج 6، ص: 99

15-طمع ورزی انسان را از ایمان بیرون می کند

امام صادق (ع) فرموده اند: چیزی که انسان را از ایمان بیرون می‌کند
(طمع است. (خصال-ترجمه جعفری ج 1 21

16-عمل کردن بر خلاف حق انسان را از ایمان بیرون می‌کند

ابو الربيع گوید: از امام علیه السلام پرسیدم چه کلماتی مرد را از ایمان
خارج می‌گرداند فرمود: هر گاه نظریه‌ای داد و آن نظریه بر خلافت حق
بود اگر او در اجرای آن کوشش کند از ایمان بیرون می‌شود. (ایمان و
(کفر-ترجمه الإیمان و الکفر بحار الانوار ج 1 405

پی نوشت:

1-در همین زمینه دعایی نیز از شیخ طوسی نقل گردیده که در همان
. فصل ششم مفاتیح ذکر شده است

2- لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ «
وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ...» (آیه 22 سوره
(مجادله

3- به نظر می رسد مراد از این روایت در خصوص کسانی است که
شوخی و لودگی را سرلوحه زندگی خود قرار داده اند و اهل شوخی های
بی مورد می باشند چرا که اسلام خود به شادابی و مزاح و ایجاد نشاط در
. بین اطرافیان تاکید فراوان دارد

ناگهان آقایان غرش و نعره شیری را از نزدیک شنیدند

در نجف رسم بود که طلاب در ایام زیارتی، دسته دسته و بسیاری از اوقات با پای پیاده برای زیارت عتبات عالیات می رفتند و شب را در بین راه به جهت خواندن نماز شب توقف کرده و هر یک در گوشه ای مشغول نماز شب می شدند.

در یکی از سفرها آقای روحانی پیرمردی که همراه آنها بود بیشتر فاصله گرفت و مشغول نماز شب شد. ناگهان آقایان غرش و نعره شیری را از نزدیک شنیدند و در صدد برآمدند که چه بکنند. دیدند شیر به سوی آن پیرمرد می رود، گفتند: «انا لله و انا الیه راجعون» هیچ کاری نمی توانستند انجام بدهند. شیر رفت و رفت و رفت تا چند قدمی آن آقا ایستاد. آقا هم ظاهراً در رکعت وتر بود، شیر چند دقیقه کنار آقا ایستاد و آقا را نگاه می کرد. آقا هم مانند مجسمه ایستاده بود و هیچ تکان نمی خورد، بعد از دقایقی شیر حرکت کرد و رفت.

چون قدری دور شد، آقایان دوان دوان به خدمت آقا رفتند و بعد از تمام شدن نماز وتر به او گفتند: آقا! از شیر نترسیدی؟ شگفت اینکه پا به فرار نگذاشتی، أحسنت! عجب دل قوی و با جرئتی داری؟ آقا فرمود: بله من ترسیدم، خیلی هم ترسیدم، اما دیدم با فرار کردن از چنگال او نجات نمی یابم، لذا به خود گفتم که پس چه بهتر حال که باید طعمه شیر شوم، در حال مناجات و راز و نیاز با قاضی الحاجات باشم. و با این حال خوب از دنیا بروم

درباره وسواس

وسواس نجاست درمان می شود؟

وسواس پاکیزگی نوعی وسواس فکری عملی به شدت آزاردهنده است که علاوه بر اینکه ذهن و فکر فرد را درگیر می کند، در عمل باعث تکرار یک کار می شود. در واقع ریشه وسواس تمیزی، اختلالات عصبی

است. فرد بیمار، دچار ترس است. ترس از آلوده بودن یا نجس شدن. به همین دلیل مجبور است برای آرامش فکرش چندین بار عمل تمیز کردن را تکرار کند. تکرار این عمل به خاطر تکرار ندایی در افکارشان است. و آن هم این است : “هنوز تمیز نشده، دوباره انجامش بده

این افکار به شدت ناراحت کننده است و علاوه بر اینکه فرد را دچار مشکلات جسمی و ناراحتی های پوستی می کند، ذهن او را فرسوده کرده و او را به شدت افسرده و پریشان می کند. در این زمینه بهتر است به مشاوره و سواس مراجعه کنید.

علت و سواس پاکیزگی چیست؟ چرا دچار و سواس می شویم؟ ریشه و سواس تمیزی، اختلالات هراس، اختلالات دوقطبی، ضربه روحی شدید در زندگی و اسکیزوفرنی و مشکلات عصبی است. به لحاظ پزشکی، عوامل محیطی و ژنتیکی، هردو باعث تکرار الگوهای رفتاری هستند.

همچنین پژوهش ها نشان می دهد علاوه بر عوامل محیطی، عامل مهم در وسواس پاکیزگی، نقص ژنتیک در سیستم پیام رسان مغز است. این اختلالات ژنتیکی هم به عوامل محیطی، افسردگی و مشکلات زندگی بستگی دارد.

علت وسواس پاکیزگی چیست؟ چرا دچار وسواس می شویم؟

نشانه های فردی که وسواس شستشو دارد چیست؟

این فرد از صبح که بیدار می شود، شروع به شستن می کند. تا جایی که اگر این کار را نکند، دچار استرس و اضطراب می شود. مخصوصا افرادی که دچار وسواس نجاست هستند، حال بسیار بدتری را تجربه می کنند.

نشانه های وسواس نظافت چیست؟

ترس از نجس شدن و جاهای دیگر را نجس کردن

ترس از آلوده شدن

ترس از خیس شدن دست یا لباس یا شلوار

شستشوی مداوم دست ها

افکار مشوش و اضطراب از اینکه به جایی دست نزنند

بیماری های پوستی

عدم رابطه و تماس جسمی یا حتی دست دادن با دوستان از ترس آلوده شدن

طول کشیدن حمام و دستشویی آن ها (ممکن است حتی ساعت ها حمام و دستشویی آنها طول بکشد و علاوه بر مشکلاتی که برای خود شخص (دارد، باعث اصراف و هدر رفتن آب خواهد شد

این افراد، افکار شدید جنسی را تجربه می کنند

مشکلات جسمی که افراد وسواس با آن درگیر هستند چیست؟

افزایش ضربان قلب

تعریق بسیار شدید

خستگی و ضعف شدید به خاطر تکرار شست و شو

نشانه های وسواس نجسی و پاکی چیست؟

وسواس نجسی و پاکی نوعی از وسواس نظافت است که مغز و جسم فرد را به شدت درگیر می کند.

فردی که وسواس نجاست دارد، هر زمان که در دستشویی میرود احساس میکند که باید تمام بدن خود را بشوید. چون حس می کند که ادرار و مدفوع او روی بدن یا لباسش ریخته است. سپس ساعت ها در دستشویی می ماند تا لباسش را بشوید و بعد کل دستشویی را می شوید. خوب این کار هم برای فرد وسواس غیر قابل تحمل است و هم برای کسانی که با او زندگی میکنند.

وسواس جنسی از وسواسی های شایع وسواس نجاست است

فردی که وسواس دارد حس میکند که هر چیزی که او را تحریک می کند حالش را دگرگون می کند و به همین دلیل نجس می شود. معمولا دخترها و پسرها بیشتر دچار این نوع وسواس می شوند و هر کدام از آنها واکنش متفاوتی از خود نشان می دهند. البته این موضوع در افرادی که مسلمان هستند بیشتر دیده می شود. به دلیل اینکه خود را ملزم به نماز خواندن می دانند هر لحظه حس می کنند که باید حمام بروند

این افراد به هیچ عنوان نمی توانند از روابط جنسی خود رضایت داشته باشند و مدام حس می کنند که بدن آن ها نجس است

نشانه های وسواس نجسی و پاکی چیست؟

عوارض وسواس نجسی و پاکی چیست؟

مهم ترین عوارضی که وسواس نظافت دارد، افسردگی شدید و انزوا است. شما نمی دانید در افکار این افراد چه می گذرد و هر ثانیه چه دردی را تحمل می کنند. علاوه بر این به خاطر کارهای عجیب و غریبشان، اطرافیان از آنها فاصله خواهند گرفت

این افراد مدام در حال تمسخر شدن و سرکوفت شنیدن هستند. چون دیگران درکی از بیماری آن ها ندارند و نمی توانند علت این کارشان را بفهمند.

خطر خودکشی در این افراد بیشتر از دیگران است

ممکن است برای آرام کردن خود به مواد مخدر یا مشروبات الکلی روی بیاورند تا شاید مدتی را در آرامش باشند

اضطراب و استرس در آنها به اوج خودش می رسد

همه کسانی که دچار وسواس هستند، یا قبلا افسرده بوده اند یا بعد از وسواسی دچار افسردگی شده اند

به دلیل درگیری های فکری، بیقرار می شوند

آیا وسواس نظافت درمان دارد؟

بله درمان های این نوع وسواس، به روش های غیردارویی و دارویی است.

درمان غیر دارویی

درمان رفتاری یا رفتار درمانی

در بعضی موارد، رفتاردرمانی بهتر از دارودرمانی جواب می دهد. اما به شرطی که روانکاو بتواند علت این وسواس را به درستی شناسایی کند. هر چه این آگاهی بیشتر باشد روند درمانی هم کوتاه تر است و فرد زودتر نتیجه می گیرد.

در این روش روانکاو در جلسات مکرر، از فرد وسواس درمورد زمان شروع وسواسی و جزئیات آن و کارهایی که باعث می شود استرس و اضطراب او بیشتر شود، سوالاتی پرسیده و به او می آموزد که چطور با افکار خود روبرو شود.

بی توجهی

بهترین راه درمان، بی توجهی به افکار منفی و عدم پاسخگویی به آنهاست. حتی اگر افکار ناراحت کننده ای دارید و نمی توانید نسبت به آنها بی تفاوت باشید اجازه دهید که افکار تان باقی بماند و آن را عملی نکنید. بی اعتنایی به عوامل وسواس، اولین گام برای شکست آن است.

آلوده سازی به عمد

کسانی که دچار وسواس شست و شو هستند، برای درمان وسواسی شان باید به عمد توسط دیگران خانه را آلوده کنند. نه اینکه نجس کنند. مثلاً اگر به خیزی حساسند باید قسمتی از خانه را خیس کنند و با این استرس و اضطراب روبرو شوند.

با خود نجنبند بلکه بر افکارش دستور دهد

در این روش موثر، زمانی که افکار وسواسی به سراغتان آمد، ناگهان با خود بگویید ساکت شو! دهنت را ببند. من هیچ گاه از تو فرمان نمی برم. من بنده تو نیستم. من هر کاری که درست است را انجام می دهم. من تو را شکست می دهم. تو باید برده من باشی نه من برده تو.. البته نه اینکه این جملات را بلند بگویید، چون روی خوشی ندارد. بهتر است با خود و در تنهایی بیان کنید. زمانی که فکرتان فرمان داد چندین بار دستتان را بشوید، به افکارتان توهین کنید و تنها یک بار بشوید و بگویید که تمیز شده است.

عوارض وسواس نجسی و پاکی چیست؟

: درمان های دارویی وسواس پاکیزگی

یکی از مهم ترین عوامل در وسواس نظافت، کمبود سروتین در بدن است. این ماده شیمیایی اگر در مغز کم باشد به احتمال زیاد باعث افسردگی و اضطراب شخص خواهد شد. تجویز داروهای ضد افسردگی باعث می شود که این ترشح این ماده در بدن بالا رفته و بتوانید آرام باشید.

روزی امام علی علیه السلام در مسجد کوفه در خطابه ای فرمودند

سَأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي

پیش از آن که مرا از دست بدهید

از من پرسیدند آن چه را که نمی دانید ؛

که من راه های آسمان ها را می دانم همان گونه که راه های زمینی را ،

[منظور این که از علم نجوم و کهکشانها و ماوراء طبیعت پرسید]

گویند در میان جمع بیست نفر سؤال کردند و پاسخ های خود را گرفتند

...

اولین نفر

اولین سوال کننده از گوشه ی مسجد کوفه برخاست و پرسید

یا علی ، به من بگو از اینجا که من ایستاده ام تا عرش خدا چقدر فاصله

است ؟

امیرالمومنین فرمود

اولا فاصله فرش تا عرش ، یک فاصله‌ی مکانی نیست که من به تو بگویم
از اینجا تا عرش چقدر فاصله است ؟

اما اگر یک مومنی خالصانه بگوید لا اله الا الله و این کلمه توحید را بر
زبان خود جاری سازد ،

او فاصله فرش تا عرش را پیموده است ، فرش و عرش را به یکدیگر
. دوخته است .

و بعد در ادامه فرمود

اگر می خواهی عرش پروردگار رحمان را جستجو کنی ،

بدان قلب یک انسان مومن عرش پروردگار رحمن است

اولین سوال کننده جواب سوال خود را گرفت و نشست

بیستمین نفر پرسید

تعداد موهای سر و صورت من چقدر است

امام فرمودند اگر من تعداد موهای سر و صورت تو را بگویم

کسی باور نمی کند چون اثبات آن کاری بسیار دشوار است
ولی این را بگویم که آیندگان خواهند دید ؛
تو در خانه ات پسری داری که در آینده قاتل پسر من (حسین)
. خواهد بود

قهر کردن با حضرت معصومه علیها السلام

حجت الاسلام دکتر محمد هادی امینی، فرزند برومند مرحوم آیت الله
علامه امینی صاحب کتاب نفیس «الغدير» نقل کردند: در سال 1349 هـ
ش پس از وفات مرحوم پدرم علامه امینی، به خاطر تألیف و نشر کتابی
به نام «قهرمان فخر» که در آن مطالبی بر ضد حزب بعث درج شده بود؛
دولت عراق تصمیم به جلب و محاکمه من گرفت. لذا مجبور به ترک
نجف اشرف و عازم ایران شدم و در تهران اقامت گزیدم و در آنجا

بحمدالله مشغول به فعالیتهای مذهبی در چند هیأت و بیان مطالب کتاب
گرانقدر «الغدير» گردیدم و در بعضی از ایام مرتباً هفته ای یک یا دو
مرتبه به آستان بوسی حضرت فاطمه معصومه علیها السلام در قم
شرفیاب می شدم.

تا اینکه ضمن تشرفاتم مطالبی را که مقداری از آنها دنیوی و مقداری
اخروی بود از بی بی تقاضا نموده و به ایشان عرض کردم که تا حوائج
مرا ندهید، دیگر به آستانه بوسی شما نخواهم آمد. مهمترین حاجتی که
از ایشان داشتم این بود که مرا به عنوان نوکر خودشان بپذیرند، به این
جهت متجاوز از چهار سال مرتباً به قم سفر می کردم ولی به زیارت بی
بی نمی رفتم و با ایشان قهر کرده بودم.

به قول مرحوم پدرم علامه امینی، باید حوایج را با زور هم که هست از
این خاندان گرفت. آنها صاحب احسان و فضل و جود می باشند و
خواسته های افراد را برآورده می سازند. بعد از گذشت این مدت، شبی
در منزل آقای فاضل طباطبایی حائری که ایشان هم از کربلا به ایران
عزیمت کرده و در حضرت شاه عبدالعظیم علیه السلام اقامت گزیده

بودند دعوت داشتم. هنگامی که به منزل ایشان وارد شدم شخصی به نام آقای سید حسین درافشان از من پرسیدند: شما آقای امینی هستید؟ عرض کردم: بله. فرمودند: آقای جعفر مجتهدی شما را احضار کرده اند. گفتم: ایشان را نمی شناسم. فرمودند: از بزرگان اهل سلوک و عرفان و از زهاد زمان و صاحب کرامات می باشند. باز گفتم: بنده ایشان را نمی شناسم و آدرس محل سکونتشان را هم نمی دانم. آقای درافشان مجدداً فرمودند: ایشان می خواهند شما را ملاقات کنند و به من دستور داده اند این پیام را به شما ابلاغ کنم و محل سکونت ایشان در قم می باشد. بالاخره مجلس تمام شد و به تهران باز گشتم و پیوسته در این فکر بودم که چگونه آقای مجتهدی را پیدا کنم و در خلال این مدت به قم می رفتم ولی به آستانه بوسی حضرت معصومه (علیها السلام) مشرف نمی شدم و در درونم راجع به این موضوع شمکشهای زیادی بود تا اینکه بیست و هفتم ماه رجب در حالیکه هوا بسیار گرم بود، راهی قم شده و آدرس آقای مجتهدی را پرسیدم و به سراغشان رفتم. هنگامی که می خواستم زنگ منزلشان را بزنم در این فکر بودم که اول ایشان را آزمایش کنم، چون از این افراد زیاد دیده ام و تا آنها را امتحان نکنم با

آنها رابطه برقرار نمی کنم. بالاخره زنگ را بصدا درآوردم، چند لحظه بعد شخصی با قیافه ای ملکوتی و بسیار جذاب و عجیب در حالیکه عصایی در دست داشتند، کمی از درب را باز نموده و گفتند: چه می خواهی؟ بنده سلام کرده و گفتم: آقا! آمده ام شما را زیارت کنم. فرمودند: نه، با من چکار دارید؟ من مریض می باشم، بگذارید به حال خود باشم. عرض کردم: آقا! شما مرا احضار کرده اید. فرمودند: من با کسی میانه و رفاقت ندارم و هیچکس را هم احضار ننموده ام. مجدداً عرض کردم: من از راه دور آمده ام، اجازه دهید کمی استراحت کنم. باز فرمودند: اذیتم نکنید، برگردید. گفتم: آقا! من از راه دور آمده ام و تشنه ام، اجازه دهید چند دقیقه ای در دهلیز منزل شما بنشینم. فرمودند: اگر اینطور است بفرمایید و درب را کاملاً باز نمودند. در طی این مدت ایشان با دقت خاص به من نگاه می کردند هنگامی که وارد خانه شدم فرمودند: بیایید داخل اتاق بنشینید.

هنگامی که نشستم گفتند: شما چرا از حضرت فاطمه معصومه (علیها السلام) قهر کرده اید؟ گفتم: آقا! این چه فرمایشی است؟ من چه کسی

هستم که بخواهم با حضرت قهر کنم. فرمودند: چه نسبتی با علامه امینی دارید؟ عرض کردم: هیچ نسبتی ندارم. (نظر به اینکه مرحوم پدرم فوت کرده بود و در ظاهر هیچ اتصالی با ایشان نداشتم) فرمودند: ممکن نیست، شما با ایشان نسبتی دارید. گفتم: از کجا استنباط کردید؟ فرمودند:

سالها بود که مرحوم امینی را ندیده بودم، همین که درب را باز کردم مشاهده نمودم که ایشان پشت سر شما ایستاده اند و آنقدر ایستادند تا اینکه شما وارد خانه شدید. عرض کردم: معذرت می خواهم ایشان پدر بنده می باشند. آقای مجتهدی فوراً به کمک عصا برخاستند و مرا در آغوش گرفته و شروع به گریه نمودند و بنده هم شروع به گریه نمودم ! تا اینکه نشستیم، ایشان مجدداً فرمودند: چرا از بی بی قهر کرده اید؟

بطور انکار آمیزی گفتم: آقا! قهر! این چه فرمایشی است؟ گفتند: نه، بی بی فرموده اند: « به امینی بگویید به حرم بیا ما دوستش داریم، از ما دوری نکند» مطالبی که از ما خواسته مقداری از آن به دست ماست که

انجام می دهیم ولی مقداری از آنها به دست خداوند می باشد باید از او بخواهد بعد از آنکه مقداری با ایشان صحبت کردم به دستور ایشان از همانجا به حرم بی بی حضرت معصومه (علیها السلام) رفتم و به بی بی سلام نموده و عرض کردم: خانم! من همان محمدهادی امینی هستم که متجاوز از چهار سال است قهر کرده ام و هم اکنون به دستور میرزا جعفر آقای مجتهدی به اینجا آمده ام. اگر قول می دهید مطالبی که خواسته ام تحقق پیدا کند به حرم می آیم و الا دیگر نخواهم آمد. چند روز بعد از این واقعه خدمت مرحوم آیت الله مرعشی نجفی رسیدم، بعد از سلام و احوال پرسی یکمرتبه ایشان گفتند: آقای امینی چرا با حضرت معصومه (علیها السلام) قهر کرده اید؟ گفتم: چطور شده آقا جان؟! مگر من چه کسی هستم که قهر کنم؟

ایشان گفتند: حضرت بی بی (علیها السلام) فرمودند: « به امینی بگو: ما تو را دوست داریم به حرم ما بیابا آقای مرعشی گفتم: چند روز قبل میرزا جعفر آقای مجتهدی هم همین مطلب را فرمودند

آقای مرعشی گفتند: آقای مجتهدی گوی سبقت را ربوده اند، اگر مطالبی به شما گفتند، حتماً مرا هم مطلع فرمایید، زیرا ایشان با اهل بیت (علیهم السلام) ارتباط مستقیم دارند و اهل بیت علیهم السلام ایشان را پذیرفته اند

مساله حق و باطل

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا

(اسراء ایه 81)

و بگو: حق آمد و باطل نابود شد؛ بی تردید باطل نابود شدنی است

از زمان جنگ بین هابیل و قابیل جنگ بین حق و باطل شروع شد و تا امروز ادامه دارد.

از ویژگی های باطل این است که از نظر عِدّه و عُدّه همیشه از حق بیشتر بوده است. و بر عکس حق طلبان همیشه در اقلیت بوده اند.

قران هم بارها به این ویژگی اشاره نموده است که اکثر مردم غافلند. اکثرند مشرکند. اکثرا کافرند. اکثرا بی عقلند!

«أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ»، «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»

لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

(یس ایه 7)

یعنی: اکثر مردم غافل، به حق گرایش ندارند

وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ (ال عمران ایه 110)

اکثرا فاسقند!

ولی با اینکه باطل از نظر قدرت و ثروت و تعداد نفرات از حق بیشتر است ولی باطل از بین رفتنی است.

فدبر قوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین...

ریشه ظالمین کنده شد و حمد مخصوص رب العالمین است.

الحمد لله رب العالمین و العاقبه للمتقین....

و حمد مخصوص رب العالمین است و پیروزی با متقین است.

و این را در تقابل حق و باطل در دوران های مختلف شاهد هستیم.

انجایی که عاقبت نوح نبی بر کفار پیروز شد. عاقبت ابراهیم خلیل بر

نمرودیان پیروز شد. عاقبت موسی کلیم بر فرعونیان غالب گشت

.عاقبت پیامبر اسلام بر مشرکین پیروز شد.در جنگ هشت ساله عاشت

رزمندگان اسلام پیروز شدند...

امروزه هم شاهد هستیم استکبار جهانی به سردگی امریکا در تقابل با

حق طلبان است و مرکزیت حق طلبان نظام اسلامی می باشد.

اگرچه استکبار از جهت مادی قوی تر است ولی چون باطل است حتما از بین رفتنی است و نشانه های شکست باطل را می بینیم . امریکای ابرقدرت در مقابل یمن فقیر نتوانست کاری بکند و مرتب در حال دادن تلفات است و عنقریب است که شکست امریکا و فروپاشی این قدرت شیطانی را شاهد باشیم.

کور و بینا باهم مساوی نیستند!

در قران کریم آمده است: **وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ؛**

{فاطر/سوره ۳۵، آیه ۱۹ .} [هرگز کور دل وادم بصیر یکسان نیستند..

پیامبر خدا صلوات الله علیه می فرماید: «کور آن نیست که چشمش نابینا باشد بلکه کور (واقعی) آن کسی است که دیده بصیرتش کور باشد.»

..امام علی(ع) فرمودند: **«إِنَّ الْحَقَّ لَا يَعْرِفُ بِالرِّجَالِ؛ إِعْرِفِ الْحَقَّ، تَعْرِفِ**

أَهْلَهُ؛ حق با شخصیت ها شناخته نمی شود؛ حق را بشناس تا اهل آن را

بشناسی.....

بصیرت هر که دارد گنج بزرگی دارد اگرچه از نظر مادی فقیر باشد و
اگر کسی بصیرت ندارد کور است اگرچه ثروتمند باشد.

برای تشخیص درست باید افراد را با حق بسنجیم نه حق را با افراد. لذا با
این معیار طلحه و زبیر و معاویه هم سابقه در اسلام دارند ولی چون
مخالف حقند پس باطلند / مواظب باشیم قرآن صامت روی نیزه، ما را از
قرآن ناطق منحرف نکند! رنگ سبز! سید بودن! ایه الله بودن! سردار
بودن! فرزند امام بودن! فرزند پیامبر بودن! زن پیامبر بودن! جانباز
بودن! خانواده شهید بودن! استاد اخلاق بودن! سابقه انقلابی داشتن! مسجد
بودن! و... علامت حقانیت نیست بلکه باید بینی در کدام مسیر حرکت می
کند در مسیر حق یا در مسیر باطل

خواصی که در صف باطل بوده است!

در طول تاریخ پیامبران و امامان، خواصی بوده اند که در کمال تعجب
بجای اینکه در صف حق باشند در صف باطل قرار داشتند. که به چند
مورد اشاره می شود:

قایل پسر حضرت ادم در صف باطل بود...

همسر نوح و یکی از پسران نوح در صف باطل بودند.

عموی ابراهیم در صف باطل بود..

همسر لوط در صف باطل بود..

برادران یوسف در صف باطل بودند...

...صفورا دختر شعیب نبی و همسر موسی(ع) در صف باطل قرار داشت...

ابولهب عموی پیامبر اسلام در صف باطل بود..

طلحه و زبیر از اصحاب پیامبر خدا در صف باطل بودند...

عبیدالله بن عباس فرمانده سپاه امام حسن مجتبی(ع) که بارشوه

معاویه، امام را رها کرد و به صف باطل پیوست...

عبدالله افطح پسر امام صادق(ع) در صف باطل بود..

چند تا از برادران امام رضا(ع) مانند زید النار، در صف باطل بودند..

جعفر کذاب پسر امام هادی(ع) در صف باطل بود..

در طول انقلاب اسلامی خواصی بودند که در صف باطل قرار گرفتند از جمله:

برادر حضرت امام بنام سید مرتضی پسندیده در صف باطل بود..

ایه الله منتظری در صف باطل بود..

ایه الله شریعتمداری در صف باطل بود..

سید محمد خاتمی در صف باطل بود..

مهدی کروبی در صف باطل بود..

میرحسین موسوی در صف باطل بود..

پسران ایه الله محمدی گیلانی، پسر ایه الله جنتی، پسر امام جمعه ارومیه

حاج اقا حسنی، پسر ایه الله خزعلی، پسر ایه الله مشکینی و... در صف باطل بودند..

.

کاخ نشینان طرفدار باطل و کوخ نشینان طرفدار حق بوده و هستند...

یکی از ویژگی های نبرد حق و باطل انست که معمولا کوخ نشینان طرف حقند و کاخ نشینان طرف باطلند.اگر چه استثنائاتی وجود دارد.

اطرافیان پیامبران اکثرا ادمهای فقیر بوده اند و اطرافیان طاغوتها اکثرا ادمای کاخ نشین و پولدار بوده اند.

در انقلاب اسلامی هم شاهد بودیم که انقلاب را کوخ نشینها پیروز کردند.در دفاع مقدس هم شاهد بودیم کوخ نشینها جبهه را پر کردند و مجاهدتهای فراوان نمودند.

الان هم اگر بررسی شود می بینیم اکثر کاخ نشینها ضدانقلاب هستند.و اونها مرتب نق می زنند و توطئه می کنند و با دشمن همراهی می کنند.

سوال:چرا کاخ نشین ها طرفدار باطلند؟

جواب:

حضرت امام فرمود:

طبع قضیه کاخ نشینی، توجه به عیش و عشرت و توجه به دنیا و توجه ...
به مال و منال است و نمی تواند شهوت و شکم، این طبقه را مهلت بدهد
که در یک امر تفکری وارد بشوند و فکر بکنند

قران کریم هم علت تمایل کاخ نشینها به باطل را بیان می فرماید:

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغِيَ ۝

أَنْ رَّآهُ اسْتَغْنَى ۝

(ایات 6 و 7 علق)

راستی که انسان طغیان می کند چون خود را بی نیاز می داند!

اری اینکه درایات و روایات از اینکه دنبال ثروت برویم نهی شده چون

انسان ثروتمند در معرض خطر است اگرچه ثروتمندانی هم هستند که

مومند و در صف حق قرار دارند ولی انها انگشت شمارند. اکثر کاخ نشین

ها از مسیر حق خارج شده و در صف باطلند.

ما که بیش از 36 سال است در شهرهای مختلف مشغول تبلیغ بوده ایم

خیلی کم دیده ایم کاخ نشینی مسجد و نماز جمعه و راهپیمایی بیاید!

یکشب به نمازگزارهای مسجد گفتم اگر شما پولدار بودید الان مسجد

نبودید! خدا را شکر کنیم کاخ نشین نیستیم.

کسانی که به پیامبر خدا یا امامان اعتراض می کردند آنها در موضع باطل

بودند!

کسانی که پیامبر خدا را بی بی عدالتی متهم می کردند! اینها باطل بودند.

کسانی که به امیرالمومنین(ع) مرتب اعتراض می کردند از جمله درباره

حکمت اینها بصیرت نداشتند و باطل بودند.

کسانی که به امام حسن مجتبی(ع) می گفتند یا مذل المومنین

کسانی که به امام صادق(ع) می گفتند چرا قیام نمی کنید

کسانی که به امام رضا(ع) می گفتند چرا لباس گرانقیمت می پوشی

کسانی که به حضرت امام می گفتند کارهای شما هیچکدام اسلامی نیست

افرادی هستند با اینکه می دانند حق با چه کسی است ولی ان را با باطل
در می امیزند و حق را مخفی می کنند!

: قرآن کریم

سوره بقره، آیه [وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ؛
۴۲]

حق را با باطل مخلوط نکنید، و حقیقت را با این که می دانید، پنهان
نکنید.

نمونه ان پاپ ها در مسیحیت هستند که بسیاری از انها می دانند اسلام
بر حق است ولی ان را بر مردم مخفی می کنند.

یا روسای بهائیت می دانند که اسلام حق و انها باطلند ولی این مطلب مهم را از پیروان خود مخفی می کنند.

ا خیلی از علمای اهل سنت می دانند که حق با علی است ولی ان را پنهان می دارند..

بعد رحلت پیامبر خدا(ص) مردم 73 فرقه شدند که یک فرقه برحق و باقی باطلند....

عن علی ابن ابی طالب، قال سمعت رسول الله «ص»: بقول ان امت موسی .افترقت بعده علی احدی و سبعین فرقه فرقه منها ناجیه الخ

علی علیه السلام می-فرماید: از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمودند: به درستی که امت موسی بعد از موسی هفتاد و یک فرقه گردیدند که از آنها یک فرقه اهل نجاتند و هفتاد فرقه دیگر در دوزخند و امت حضرت عیسی بعد از عیسی به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند که یک فرقه آنها اهل نجات و هفتاد و یک فرقه آن در دوزخند و بدرستی که امت من بعد

از من زود باشد که بر هفتاد و سه فرقه تقسیم شوند که یک فرقه از آنها نجات یافته و هفتاد و دو فرقه آنها در دوزخند.

و در بعض روایات دیگر نقل شده از آن حضرت (ع) در آخر روایت می-فرماید: فقلت یا رسول آله و ما الناجیه فقال «ص» التمسک بما انت و اصحابک، پس گفتم: آن فرقه نجات یافته کیانند، رسول اکرم «ص» فرمودند: آنها که چنگ بدامن تو زنند و اصحاب تو باشند اهل نجاتند.
[سفینه البحار، ج 2، ص 360]

اری تنها راه درست و راه حق، راه امیرالمومنین (ع) است. و بارها پیامبر خدا (ص) اعلام فرمود:

یکی از روایاتی که عصمت مطلق امیرمؤمنان (علیه السلام) و برتری بی چون و چرای آن حضرت را بر تمام اصحاب و بلکه بر تمام امت ثابت می کند، روایت مشهور «علی مع الحق والحق مع علی» است.

چرا که طبق این روایت، امیرمؤمنان (علیه السلام) همواره با حق است و هرگز از حق جدا نخواهد شد و حق گرداگرد آن حضرت می چرخد،

هر جا که علی بن ابی طالب (علیه السلام) باشد. و این همان عصمت مطلق
است که شیعیان قائل هستند؛ زیرا معنای عصمت مطلق، چیزی غیر از
«همراهی همیشگی با حق و صواب، و عدم اشتباه در گفتار و کردار»
نیست و زمانی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شهادت دهد که
امیر مؤمنان در همه حالات و همواره با حق است و هیچگاه از حق جدا
نمی شود، عصمت مطلق آن حضرت ثابت می شود؛ زیرا کردار و گفتار
انسان خطا کار، همواره با حق نیست و ممکن است گاهی بر خلاف حق
باشد؛ چون امکان خطا و اشتباه برای افراد غیر معصوم همواره وجود
دارد



ماجرای مسلمان شدن ژاکلین دختر مسیحی توسط شهید مجتبی علمدار

در عالم رؤیا دیدم در بیابانی ایستاده‌ام دم غروب بود، مردی به طرفم آمد و گفت: «زهرآ، بیا بیا می‌خواهم چیزی نشانت بدهم». با تعجب گفتم: «آقا ببخشید من زهرآ نیستم اسمم ژاکلین است». ولی هرچه می‌گفتم. گوشش بدهکار نبود مرتب زهرآ خطابم می‌کرد.

به گزارش پایگاه اطلاع رسانی استبصار، در میان شهدای هشت سال دفاع مقدس شهدای سادات نیز فراوان بودند. فقط ۲۵۰۰ شهید سادات در تهران داریم که بیش از ۲۰۰۰ نفر آن‌ها در بهشت زهرا(س) به خاک سپرده شده‌اند. «سید مجتبی علمدار» نیز یکی از شهدایی است که نامش در لیست ذریه زهرآ(س) به ثبت رسیده. سید مجتبی در دی ماه سال ۱۳۷۰ با سیده فاطمه موسوی ازدواج کرد که ثمره آن زهرآ سادات علمدار است.

شهید علمدار بعد از اتمام جنگ در واحد طرح و مسیحی‌عملیات لشکر ۲۵ کربلا در ساری مشغول خدمت شد. او که از جانبازان شیمیایی جنگ تحمیلی بود چندین سال پس از جنگ و در سال ۱۳۷۵ بر اثر

جراحتهای شیمیایی به یاران شهیدش پیوست. «ژاکلین زکریا»
خاطره‌ای در رابطه با این شهید را در «علمدار» نقل می‌کند که نشان
دهنده تاثیرگذاری این شهید حتی پس از شهادتش است. این خاطره
در یکی از شماره‌های ماهنامه فکه نیز منتشر شده است. خاطره به قرار
زیر است:

خیلی دوست داشتم با مریم به این سفر معنوی بروم اما مشکل پدر و
مادرم بودند به پدر و مادرم نگفتم که به سفر زیارتی فرهنگی می‌رویم
بلکه گفتم به یک سفر سیاحتی که از طرف مدرسه است می‌رویم اما باز
مخالفت کردند دو روز قهر کردم لب به غذا نزدم ضعف بدنی شدیدی
پیدا کردم ۲۸ اسفند ساعت ۳ نیمه شب بود هیچ روشی برای راضی
کردن پدر و مادرم به ذهنم نرسید با خودم گفتم خوب است دعای
توسل بخوانم.

کتاب دعا را برداشتم و شروع کردم خواندن هرچه بیشتر در دعا غرق
می‌شدم احساس می‌کردم حالم بهتر می‌شود نمی‌دانم در کدام قسمت از
دعا بود که خوابم برد. در عالم رؤیا دیدم در بیابان برهوتی ایستاده‌ام دم

غروب بود، مردی به طرفم آمد و به من گفت: «زهرآ، بیا بیا». بعد ادامه داد: «می‌خواهم چیزی نشانت بدهم». با تعجب گفتم: «آقا ببخشید من زهرآ نیستم اسمم ژاکلین است». ولی هرچه می‌گفتم گوشش بدهکار نبود مرتب مرا زهرآ خطاب می‌کرد.

راه افتادم به دنبال آن مرد رفتم در نقطه‌ای از زمین چاله‌ای بود اشاره کرد به آنجا و گفت «داخل شو». گفتم این چاله کوچک است گفت دستت را بر زمین بگذار تا داخل شوی به خودم جرئت دادم و اینکار را کردم آن پایین جای عجیبی بود یک سالن خیلی بزرگ که از دیوارهای بلند و سفیدش نور آبی رنگی پخش می‌شد. آن نور از عکس شهدا بود که بر دیوارها آویخته بود. انتهای آن عکس‌ها عکس رهبر انقلاب آقا سیدعلی خامنه‌ای قرار داشت به عکس‌ها که نگاه کردم می‌دیدم که انگار با من حرف می‌زنند ولی من چیزی نمی‌فهمیدم تا اینکه رسیدم به عکس آقا.

آقا شروع کرد با من حرف زدن خوب یادم است که ایشان گفتند: «شهدا یک سوزی داشتند که همین سوزشان آن‌ها را به مقام شهادت رساند

مانند شهید جهان آرا، شهدی همت، شهید باکری، شهید علمدار و...»
همین که آقا اسم شهید علمدار را آورد پرسیدم ایشان کیست؟ چون
اسم بقیه را شنیده بودم ولی اسم علمدار به گوشم نخورده بود. آقا
نگاهی به من انداختند و فرمودند «علمدار همانی است که پیش شما بود
». «همانی که ضمانت شما را کرد تا بتوانی به جنوب بیایی

به یک باره از خواب پرسیدم خیلی آشفته بودم نمی دانستم چکار کنم
هنگام صبحانه به پدرم گفتم که فقط به این شرط صبحانه می خورم که
بگذاری به جنوب بروم. او هم شرطی گذاشت و گفت به این شرط که بار
اول و آخرت باشد. باورم نمی شد پدرم به همین راحتی قبول کرد. خیلی
خوشحال شدم به مریم زنگ زدم و این مژده را به او دادم. اینگونه بود
که به خاطر شهید علمدار رفتم برای ثبت نام موقع ثبت نام وقتی اسم مرا
پرسید مکث کردم و گفتم زهرا من زهرا علمدار هستم. بالاخره اول
فروردین ۱۳۷۸ بعد از نماز مغرب و عشاء با بسیجی ها و مریم عازم
جنوب شدیم کسی نمی دانست که من مسیحی هستم به جز مریم. در راه
به خوابم خیلی فکر کردم

از بچه‌ها درباره شهید علمدار پرسیدم اما کسی چیزی نمی‌دانست وقتی به حرم امام خمینی رسیدیم در نوار فروشی آنجا متوجه نوارهای مداحی شهید علمدار شدم کم مانده بود از خوشحالی بال در بیاورم. چند نوار مدحی خریدم در راه هرچه بیشتر نوارهای او را گوش می‌دادم بیشتر متوجه می‌شدم که آقا چه فرمودند. در طی چند روزی که جنوب بودیم فهمیدم اسلام چه دین شیرینی است و چقدر زیباست. وقتی بچه‌ها نماز جماعت می‌خوانند من کناری می‌نشستم زانوهایم را بغل می‌گرفتم و گریه می‌کردم گریه به حال خودم که بان آن‌ها زمین تا آسمان فرق داشتم.

شلمچه خیلی باصفا بود، حس غریبی داشتم احساس می‌کردم خاک آنجا با من حرف می‌زند با مریم دعا می‌خواندیم یک آن احساس کردم شهدا دور ما جمع شده‌اند و زیارت عاشورا می‌خوانند منقلب شدم و از هوش رفتم در بیمارستان خرمشهر به هوش آمدم. صبح روز بعد هنگام اذان مسئول کاروان خبر عجیبی داد تازه معنای خواب آن شبم را فهمیدم. آن خبر این بود که امروز دوباره به شلمچه می‌رویم چون قرار است امام

خامنه‌ای به شلمچه بیایند. و نماز عید قربان را به امامت ایشان بخوانیم.

از خوشحالی بال درآورده بودم به همه چیز در خوابم رسیده بودم

بعد که از جنوب برگشتیم تمام شک‌هایم به یقین بدل گشت آن موقع بود که از مریم خواستم راه اسلام آوردن را به من یاد دهد. او هم خیلی خوشحال شد وقتی شهادتین را می‌گفتم. احساس می‌کردم مثل مریم و دوستانش من هم مسلمان شده‌ام

خواص مریم گلی: شامل تقویت سیستم ایمنی، بهبود سلامت گوارش،
حفظ بهداشت دهان و دندان و کمک به کنترل قند و کلسترول خون
می شود.....

همچنین می توانید از خواص ضدالتهابی آن برای کمک به درمان
مشکلات پوستی زیر کمک بگیرید

جوش و آکنه

التهاب و قرمزی پوست

خشکی پوست

کاهش وزن

اگر قصد کاهش وزن دارید، می‌توانید از خواص مریم گلی برای لاغری به نفع خود استفاده کنید...

باعث از بین بردن باکتری‌ها و میکروب‌های دهانی می‌شوند. استفاده از دمنوش مریم گلی به عنوان دهان‌شویه می‌تواند به کاهش بوی بد دهان، جلوگیری از رشد پلاک‌ها و پیشگیری از عفونت‌های لثه و زخم‌های دهانی کمک کند...مصرف دمنوش مریم گلی می‌تواند از تجمع چربی در رگ‌ها جلوگیری کند و ریسک بیماری‌های قلبی و عروقی را کاهش دهد. برخی تحقیقات نشان می‌دهند که ترکیبات فعال مریم گلی باعث افزایش متابولیسم چربی در کبد می‌شوند و به کاهش چربی خون و جلوگیری از تصلب شرایین کمک می‌کنند. خواص ضد سرفه دارد...

چرا شیعه شدم؟

تازه مسلمان: من پس از مطالعه و تحقیق در قرآن به دین مبین اسلام مشرف شدم، از آنجا که من همیشه به دنبال حقیقت هستم و نمی‌توانم روزهایم را بدون مطالعه و تحقیق بگذرانم، به مطالعه عمیق‌تر و دقیق‌تر اسلام و مذاهب آن پرداختم، من در ابتدای مسلمان شدن، سنی بودم.

در ادامه این مطالعات و عشق به حقیقت، به روستایی رفتم. در آنجا با برخی از دوستان برای تبیین برخی سؤالاتمان نزد شیخ سنی آنجا به نام «مبارک» رفتیم، از او خواستیم تا کمی درباره مذهب شیعه صحبت و ابهامات ما را برطرف کند.

علی یوسف در ادامه گفت: پس از اینکه درخواستمان را به شیخ مطرح کردیم، به ما گفت: من نمی‌خواهم در مورد این مذهب صحبت کنم؛ پیروان این مذهب کافرند و قرآن دیگری غیر از این قرآن دارند در

همین اثنا، یکی از دوستان به او گفت: می‌توانی این قرآن را به ما نشان دهی، مبارک گفت: دفعه بعد که نزد من آمدید، قرآن شیعیان را به شما نشان می‌دهم. ما بار دیگر نزد او رفتیم ولی این شیخ ادعا کرد که قرآن در کتابخانه‌ام نیست و ظاهراً کسی آن را برداشته... من به حرف‌های او شک کردم و بعدها معلوم شد که نه قرآن دیگری وجود دارد و نه شیعیان کافرند.

این مستبصر نیجریه‌ای ادامه داد: بعد از این اتفاق از خدا خواستم، همانطور که مرا به سوی راه راست و به دین اسلام هدایت کرد، این بار هم مرا به سوی راه درست و مذهب حقیقی هدایت کند، اگر حق و حقیقت در مذهب سنی است مرا بر آن پایدار و ثابت قدم کند و اگر شیعه مذهب برحق است، مرا به سوی آن رهمون سازد.

وی افزود: همان شب که این دعا را کردم، خواب عجیبی دیدم، در خواب گویا من نزد همان شیخ سنی (مبارک) رفته و منتظرش بودم که بیاید. وقتی آمد سنگلاخی در دست داشت و وقتی نزدیکم شد، آن را به طرف

من پرتاب کرد. در همین حین من از خواب بیدار شدم و همان لحظه
اذان از مسجد شیعه پخش می‌شد... وضو گرفتم و به آن مسجد رفتم و
نماز را خواندم و هنگام بازگشت به آن خواب فکر می‌کردم... همان
روز به سوی کتابخانه اهل بیت(ع) رفتم و کتاب‌های گوناگونی را شروع
به مطالعه کردم، و سپس به حمد و یاری خدا به مذهب حقه تشیع
گرویدم

جوان فرانسوی در جبهه های حق علیه باطل بشهادت رسید و در قم دفن
شده است...

پدر شهید کورسل

مسلمان شدن یکی از برادران کمال کورسل

تابستان بود که به ژوان قرآن کوچکی هدیه دادم و همین قرآن کوچک،
آنقدر کنجکاوی او را برانگیخت که باعث شد در سن ۱۵ سالگی
مسلمان شود.

علی مرادی، پدر شهید فرانسوی دفاع مقدس، کمال کورسل، با اشاره به
ویژگی های شخصیتی شهید ژوان یا «کمال» کورسل، اظهار کرد: شجاعت،
ایمان و اخلاق والا، از بارزترین ویژگی های شخصیتی ژوان به شمار
می رفت و بسیار فردی کم حرف اما عمل گرا بود.

پدر شهید کورسل ادامه داد: ژوان در سن ۱۵ سالگی از فرانسه به تونس سفر کرد و این درحالی بود که تا آن روز به دلیل جدایی من و مادرش، دو سالی بود که او را ندیده بودم، تابستان بود که به ژوان قرآن کوچکی هدیه دادم و همین قرآن کوچک، آنقدر کنجکاوی او را برانگیخت که با ذره‌بین به مطالعه آن می‌پرداخت و سوالات زیادی برایش به وجود می‌آمد که برای رسیدن به پاسخ آن سوالات به هر طریقی تلاش می‌کرد و همین امر نیز باعث شد در سن ۱۵ سالگی مسلمان شود.

مرادی در خصوص گرایش شهید به مذهب شیعه، بیان کرد: کمال فقط در تعطیلات تابستانی به دیدار ما می‌آمد و پس از سفر به تونس و بازگشت به فرانسه با دانشجویان پیرو خط امام راحل(ره) آشنا شد و بعد از گوش دادن به سخنرانی حضرت امام خمینی(ره) که به زبان فرانسه در آنجا منتشر شده بود تحت تأثیر قرار گرفت و با آن که مادرش مخالف تصمیم او بود، اما ژوان روی تصمیم خود به گرایش مذهب شیعه و تحصیل در حوزه قم مصمم بود.

وی ادامه داد: به دلیل روابط متشنج کشور ایران و تونس از لحاظ سیاسی در زمان «بن علی» حتی کمال قادر به ارسال نامه به ما نبود و ما حدود ۲۰ سال از کمال اطلاعی نداشتیم تا اینکه حدود ۵ سال پیش تصمیم گرفتیم نامش را در اینترنت جستجو کنیم و بر همین اساس و تایید رایزن فرهنگی ایران در تونس متوجه شدم وی به شهادت رسیده و در شهر قم دفن شده است.

وقتی فهمیدم کمال به شهادت رسیده، خواب و خوراک خود را از دست دادم

این پدر شهید فرانسوی اظهار کرد: زمانی که از شهادت کمال مطلع شدم شوک بزرگی به من وارد شد تا جایی که چندین روز نمی توانستم چیزی بخورم و فقط گریه می کردم، فاتحه می خواندم و برای او رحمت خداوند را خواستار بودم.

مرادی با اشاره به سوره آل عمران و آیه «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» در پیامی به خانواده شهدای دفاع مقدس و مدافعان حرم، ابراز کرد: خوش به سعادت کسانی که در

این راه جان خود را فدا کردند و بدانید که آن‌ها در بهشت هستند و امیدوارم مورد رحمت خداوند قرار گیرند.

مسلمان شدن یکی از برادران کمال کورسل

وی در ادامه گفته‌های خود مسلمان شدن یکی از فرزندان را از معجزات و برکات شهید کمال کورسل دانست و عنوان کرد: کمال سه خواهر و برادر ناتنی دارد و از این بین یکی از برادرهایش بدون اینکه اطلاعی از شهید شدن کمال داشته باشد در کشور آلمان مسلمان شد و برای زیارت حرم مطهر امام رضا(ع) و حضرت معصومه(س)، به ایران آمد که احساس می‌کنم این جریان شبیه به معجزه و از برکات کمال است.

یادآور می‌شود، شهید ژوان یا همان «کمال» کورسل در عملیات‌های زیادی از جمله والفجر ۱۰ شرکت داشت و در سال ۱۳۶۷ در سن ۲۴ سالگی، در عملیات مرصاد به شهادت رسید

منبع: حوزه نیوز

انقلابی درونی مرد فاسق

جناب حجت الاسلام و المسلمین فاطمی نیا می فرمایند: در نجف اشرف شخصی به نام قاسم بود که به فسق و فجور شهرت داشت. وی با تمام این اوصاف، ارادت و محبت خاصی نسبت به مرحوم قاضی داشت. او همواره در کمین مرحوم قاضی می نشست تا وقتی آقا آمد، به وی سلام کند، مرحوم قاضی هم همواره قاسم را مشتاقانه نصیحت می کرد و به وی می فرمود که حتما نماز بخواند و اعمال شرعی را به جا آورد؛ ولی متأسفانه قاسم به این حرفها عنایت نشان نمی داد؛ اما از درون به مرحوم قاضی محبت احساس می کرد. چندین سال بدین منوال گذشت و چون مرحوم قاضی مشاهده نمود که در قاسم زمینه تحول وجود دارد، به وی فرمود: قاسم! تو این همه نسبت به من ابراز محبت می کنی؛ مردانه به من قول بده که به یک دستور من عمل کنی! مرحوم قاضی وقتی از قاسم قول گرفت، به وی فرمود: امشب حتما برای خواندن نماز شب بیدار شو. قاسم به وی

گفت: سیدی! اولاً من معمولاً تا دیر وقت در قهوه خانه به سر می برم و دیگر نمی توانم نیمه های شب بلند شوم. ثانیاً من اصلاً نماز نمی خوانم و شما به من سفارش نماز شب می کنید! مرحوم قاضی به وی فرمود: نگران نباش، هر ساعتی که نیت بکنی، تو را از خواب بیدار خواهم کرد. این فرمایش مرحوم قاضی حاکی از این نیست که نیمه های شب بیایم در خانه، بلکه تصرف ولایی در کار است. قاسم در همان ساعت معهود با حالتی عجیب از خواب بیدار می شود و به قصد وضو گرفتن به حیاط منزل می رود؛ اما به محض اینکه چشم قاسم به آب می افتد، انقلاب و تحول عجیبی در سایه تصرفات مرحوم قاضی در وجود قاسم به وجود می آید و همین قاسم که به فسق و فجور مشهور بود، از اوتاد و زهاد نجف می گردد و کار به جایی می رسد که مردم باقیمانده چای وی را به عنوان تبرک و شفا می خوردند.

دختر بی حجاب مومن شد

تا قبل از نوزده سالگی، زندگیم پر بود از نگاه های مادی و ظاهری و هیجان کاذب دوستی با پسر ها و بیشترین دغدغه ام، چی پوشیدن و کجا گشتن و با کی حرف زدن و جلب توجه بود که با ورود به دانشگاه و فکر با کلاس بودن، این دغدغه تشدید شد.

تا اینکه پسر داییم، با دختری خیلی مذهبی و با حجاب و البته شیک پوش و زیبا ازدواج کرد، که خیلی نسبت به امور دینی مقید و سختگیر بود و من از این همه تقیدش خوشم نمی اومد.

با این حال، یه روز که تو جمع فامیلی دیدمش، رفتم پیشش و بی مقدمه گفتم: یه حاجت دارم، میخام تو برام دعا کنی، بهش برسم! گفت: تو حجابتو درست کن، مشکل حل میشه.

یه کم فکر کردم و حاجتم رو بهش گفتم، اخماش رفت تو هم و نصیحتم کرد که اصل حاجتت غلطه! اما من زیر بار نرفتم، اونم گفت: از خدا

میخام به حاجت نرسی! خیلی ناراحت شدم برای همینم از پیشش پا
شدم.

گذشت و حاجتم اونی نشد که من میخاستم؛ منم شاکی، به عروس داییم
گفتم: تو دعا کردی، نشه؟ گفت: از خدا خواستم نشه، چون اون دنیا
مدیونت میشدم! اصلا از این حرفش خوشم نیومد، با خودم گفتم: چقدر
مغروره به خودش و دعاش

کم کم بیشتر باهاش آشنا شدم و ارزش خوشم اومد چون حرفهای خیلی
خوبی می زد

بعدها بهش گفتم که میخام باحجاب باشم اما حجاب بهم نمیاد و زشتم
میکنه

این جمله اش هنوز تو گوشمه که درباره حجاب گفت: تو شروع کن به
کاری که خدا دوست داره، خدا خودش کمکت میکنه

به هر حال، شروع کردم هر هفته یه کم از موهام رو پوشوندم، تا اینکه
کلا با حجاب شدم و در کمال تعجب دیدم، با اینکه موهام پوشیده شده

اما به نظرم اصلاً زشت نشده بودم! وای، من کمک خدا رو کاملاً حس میکردم، چه حس خوبی بود، آرامش عجیبی پیدا کرده بودم

مادرم با حجاب موافقه؛ اما با حجاب من شدیداً واکنش نشون داد و مخالفت کرد، به نظرش من زیاد خودم رو پوشوندم و دیگه کسی باهام ازدواج نمیکنه! همینم باعث شد به شدت از طرف خانواده، بهم فشار بیاد. اما من خودم رو به خدا سپردم تا اینکه

پسری که هم خوش پوش بود و هم چند سال پیش از گناه توبه کرده بود اومد خواستگاریم و عقد کردیم

اینم بگم که این دلسوزی و ناآگاهی و ترس خانواده وقتی که در دوران عقد، باردار شدم،

باز مثل پتک بر سرم وارد شد که بدبخت شدی، آبروت رفت، میدونی اگه شوهرت رهات کنه، چی میشه؟

که باز مثل همیشه خدا یارم بود و این بار با خانومی بسیجی در مسجد آشنا شدم، این خانم غیر از حجاب و دیندار بودن خیلی اهل قرآن و مطالعه بود، به نماز شب خوندن و بیداری سحر و ... تشویقم کرد، اصلاً

انگار حجاب پله اول برای صعود من بود و برای بالاتر رفتنم خدا این خانم را سر راهم گذاشت و بهم سکینه می داد. بالاخره این ناراحتی هم پشت سر گذاشتم چون این بارداری زود هنگام، من و همسرم را بهم نزدیکتر کرد و الان من خیلی پخته تر از سنم شدم

الان فهمیدم که اگه آدم در راه رسیدن به هدفش، هم استقامت داشته باشه هم سعی کنه با ارتباط با افرادی که در سطح بالاتری از دین و ایمان هستند، این نعمت با خدا بودن و در راه بودن را حفظ کنه، به آسانی از راه منحرف نمی شه. و با رفتار و برخورد اسلامی نه تنها خودش را از بیراهه نجات می ده، هم به خانواده و اطرافیانش کمک می کنه تا از در راه بودن او نترسند

از این تجارب استفاده کردم و دخترمون رو با مسجد و قرآن انس دادم، چون نمیخوام مثل من بخشی از زندگیش، در بیخبری و گناه از دست بره

ماجرای خواندنی شیعه شدن دو عالم سنی

مدیر مدرسه شهابیه جامعۀ المصطفی، با اشاره به غنای فرهنگی و معارف عمیق و ناب شیعی و تاثیر گذاری آن بر ملت ها، دو خاطره خواندنی از شیعه شدن دو تن از علمای اهل تسنن را بازگو کرد.

حجت الاسلام والمسلمین اعتمادی، با اشاره به تحصیل طلاب غیر ایرانی در مدرسه شهابیه جامعۀ المصطفی، به نقل دو خاطره خواندنی از شیعه شدن دو تن از طلاب این مدرسه که در گذشته سنی مذهب بوده اند پرداخت و گفت: همسر یکی از طلبه های مدرسه که در گذشته از اهل سنت بود، مریضی سختی گرفته بود؛ به گونه ای که هیچ یک از پزشکان متخصص

کشورش نتوانستند کاری برای بهبودی او انجام دهند.

عنایت آقا علی بن موسی الرضا(ع)

وی ادامه داد: یکی از دوستان این طلبه به او یادآور میگردد که پزشک حازقی به نام علی

بن موسی الرضا(ع) در مشهد مقدس ایران میشناسم و او را تشویق به این مسافرت مینماید و او نیز همراه همسرش به مشهد مقدس سفر کرده و در حرم مطهر امام رضا(ع) حاضر میگردد و به امام(ع) عرض "میکند" اگر مذهب شما بر حق است، خانم را شفا دهید.

حجت الاسلام والمسلمین اعتمادی اضافه کرد: این طلبه کنونی جامعه‌المصطفی میگوید که بعد از چندی دیدم که حال خانم رو به بهبودی نهاد و سلامتی خود را به دست آورد؛ او بعد از این ماجرا، با توجه به تسلطی که به زبان عربی داشت، در حقانیت مذهب تشیع تحقیق میکند و شیعه میگردد.

مدیر مدرسه شهابیه جامعه‌المصطفی، با اشاره به تنفر این طلبه از وهابیت و تبلیغهای سوئی که علیه اسلام ناب در جهان ارائه میدهند، ابراز داشت: آرزوی این طلبه این بود که در روز قیامت از خداوند متعال بخواهد که

او را در مقابل سردمداران وهابیت قرار دهد و به آنها بگوید که چرا
بیست سال از عمر من را تلف کردید و مرا از راه حق غافل نمودید.

رویایی که به حقیقت پیوست

وی طلبه دیگری که در این مدرسه حضور دارد را مورد توجه قرار داد و
گفت مدیر مدرسه شهابیه جامعه المصطفی گفت: طلبه ای که در این
مدرسه علمیه وجود دارد که در گذشته از عالمان وهابی کشورش بود و
قبل از حضور در جامعه المصطفی، در چند رشته مانند کامپیوتر،
مدیریت، زبان انگلیسی، فرانسوی و عربی تحصیل کرده بود.

حجت الاسلام والمسلمین اعتمادی افزود: او در جلسه ای به امام
خمینی(ره) جسارتی نمود و به ایشان نسبت انحراف کننده ای داده بود،
اما همان شب، امام(ره) را در خواب میبیند که او را از مشکلی نجات
میدهد و او را هدایت میکند.

مدیر مدرسه شهابیه جامعه المصطفی اضافه کرد: فردای آن روز، یکی از
طلاب سوری نزد او میآید و او را برای تحصیل علوم دینی به سوریه
دعوت می کند؛ او نیز با این که در گذشته در نظر داشت برای تحصیل

علوم دینی به عربستان برود، با خیال این که تحصیلات تکمیلی اعتقاد
راسخ به آرمانهایش را بیشتر می کند و کسی یا گروهی نمی تواند او را
از مسیرش منحرف کند، سوریه را برای تحصیلاتش انتخاب میکند
وی با اظهار این که این فرد در سوریه کتاب های شیعی را مطالعه میکند
و شیعه میشود و رویای او به حقیقت می پیوندد، افزود: اکنون، این طلبه
المصطفی چندین جلد کتاب به زبانهای مختلف نوشته است و 50 نفر از
دانشمندان کشورش را به معارف غنی، ناب و عمیق شیعی هدایت کرده
است و از نخبگان المصطفی نیز محسوب می شود

داستان حسن لاته

یادش بخیر آن روزهایی که در جبهه بودیم ، همه اش بیاد خدا بودیم ، قرآن می خواندیم ، نماز شب می خواندیم مناجات می کردیم یک حال عجیبی داشتیم ، به خدا نزدیک بودیم ، بدنبال گناه و معصیت نبودیم ، جمع خوبی داشتیم دور هم جمع می شدیم زیارت عاشورا و دعای کمیل و دعای ندبه و دعای توسل و... می خواندیم واقعا یادش بخیر یک رفیقی داشتیم که خیلی آدم خوبی بود با خدا بود حال عجیبی داشت همه اش در حال ذکر بود توی خودش بود اسمش حسن لاته بود.

یک روز آمد تو سنگرم گفت : حاج آقا یک وصیت نامه دارم دوست دارم شما هم یک توجهی روی آن کنید اگر می شود همین الان تشریف بیاورید توی سنگرم ، گفتم چشم برویم ، آمدم تو سنگرش گفت : حاج آقا این وصیت نامه من است ولی یک سرّی بین من و خدا می باشد و شما قول بده تا وقتی که زنده هستم به کسی بازگو نکنی ، قول دادم ، گفت حاج آقا من قبل از انقلاب آدم خیلی بدی بودم و از آن لاتهای قهار

سرمحله ها و همه را می زدم و گاهی اوقات شدت شقاوتم زیاد می شد
که بی باکانه داخل حمام های عمومی زنان می شدم و مشغول گناه و
...معصیت می شدم ، خیلی کارهای دیگر

تا اینکه انقلاب شد و همه بساط گناه و عرق خواری و مشروب خواری
و... جمع شد بعد هم جنگ شد یک روز داشتم از کنار مسجدی رد می
شدم دیدم جوانهای که هنوز صورتشان گرد مونزده بود توی صف
ایستاده اند، گفتم : آقا برای چه ایستاده اید آیا صف مرغ یا گوشت و
روغن و... چیزهای دیگر است گفت : نه این صف دیدار با خداست ،
صف عاشقان الی الله است ، این حرف چنان در من اثر گذاشت که از
خود بی خود شدم ، بخود گفتم : ای وای بر تو ای حسن همه به دیدار
خدا می روند و تو هنوز از غافله عقبی همه عاشق می شوند و تو هنوز
خوابی تاکی می خواهی در گندآب دنیا غرق باشی ... خلاصه من هم
عاشق شدم تا خدا را ببینم و حال آمدم و از کردهای خود پشیمانم توبه
کرده ام ، ناراحتم الا ن فهمیده ام هر کسی که می خواهد میهمانی حق
رود باید بالباسهای نو و لطیف برود ولی من باباری از گناه و معصیت

هستم لباسهایم آلوده به کثافات دنیوی است ، حاج آقا روی بدنم را ببین

.

یکوقت دیدم پیراهن خود را بالازد، دیدم روی بدنش عکس بدی را خالکوبی کرده اند خیلی ناراحت شدم ، گفت حاج آقا کجایش را دیدی ، پیراهن پشت سرش را بالازد عکس مردی را لخت باعورت روی کمرش خال کوبی کرده اند من خیلی عصبانی شدم گفت حاج آقا کجایش را دیدی ، دیدم روی تمام دست و پایش عکسهایی خیلی بدی را خال کوبی کرده است !!من با عصبانیت او را ترک کردم یکوقت صدا زد حاج آقا راضی نیستم سرّ مرا به کسی بازگو کنی ، من توجهی نکردم و به سنگر فرماندهی رفتم فرمانده را ندیدم آمدم سنگر خودم رفقا دورم جمع شدند و هر کدام از دری سخن گفتند یادم رفت که به حسن لاتّه . سر بزnm

سه و چهار ساعت از این ماجرا گذشت دوستان یکی یکی متفرق شدند من هم از سنگر خارج شدم که سری به حسن لاتّه بزnm یکی از دوستان !صدازد حاج آقا، حاج آقا

گفتم : بله ،

گفت : الا ن حسن لاتہ شهید شد

گفت : یک ساعت پیش سوار ماشین شد کہ برود جلوی دیو کہ یک وقت خمپارہ ای از طرف عراقیہای صدامی توی ماشین می افتد و حسن لاتہ شهید می شود، دیدم یک کیسہ پلاستیک دستش بود نشان داد گفت این ہم بدنش است من خیلی جا خوردم ، گفتم : حسن شہادت گوارایت باشد، خدا چہ کسانی را می برد کسی کہ توبہ کند مثل کسی است کہ تازہ از مادر بہ دنیا آمدہ باشد، این با آن ہمہ گناہ توبہ کرد و شہید شد گریہ کنان بطرف سنگرش آمدم وصیت نامہ اش را برداشتم آوردم : دیدم چہ عالی نوشتہ کہ سہ جملہ توجہ مرا بیشتر جلب کرد یکی : اینکہ نوشتہ بود، مادر نارحت نشوی حسن لاتہ توبہ کرد و آخر عاقبت بخیر شد

دوم : این کہ در مناجاتش با خدا میگفت : خدایا بناست بمیریم و اما ای خدا دوست دارم در راہ تو شہید شوم و تو را ملاقات کنم می دانم گناہ زیاد کردم نافرمانی تو را بسیار نمودم اما بیا و دل این بندہ گنہ کار

خودت را نشکن چون به امید دیدار تو آمدم مرا ناامید نکن ای کسی که
. غفار گناهانی بخشنده ذنوبی

سوّم اینکه : خدایا حال که بناهست بمیرم ، بدنم را روی سنگ غسلخانه
بگذارند این عکسهای مبتذل روی بدنم هست بیا و آبرویم را بخر تا
مردم بدنم را لخت با این عکسها روی سنگ غسلخانه نبینند یک نگاهی
به بدن سوخته و از هم متلاشیش کردم دیدم خدا آبروی حسن لاته را
خریده و توبه او را قبول کرده و دعایش را مستجاب نموده و آخر
عاقبتش را ختم به خیر نموده است..^۳

^۳ . قصص التوایین یا داستان توبه کنندگان

دست دادن زنان با مردان نامحرم و برعکس؟

گوش کنیم به گفته رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرمودند

اگر با میخ آهنی در سر یکی کوبیده شود بهتر است از این که زن «
غیرمحرم را لمس کند»

بسیاری از زنان و مردان مسلمان هستند که بر خود ستم میکنند و با غیر
محرم دست میدهند،

و عذرهایی می آورند که از گناه زشت تر هست

میگویند: دلمان پاک است؟

گویا قلبشان از قلب رسول خدا صلوات الله علیه پاکتر است

و میگویند اصل نیت انسان است

آیا (نعوذ بالله) به خداوند میخندند؟ ❌ □

وقتی اصل عمل گناه است، پس نیت به چه کار آید؟ ❌ □

برادر و خواهر مسلمان توجه کن: اگر با اره سرت را نصف کنند بهتر ؟ □

است. برایت تا با نامحرم دست بدهی

برادر عزیز

دختر عمو ؟ □

دختر عمه ؟ □

دختر دایی؟

دختر خاله؟

زن برادر؟

خواهر زن؟

تمام این زن‌ها برای نامحرم، و دست دادن با آنها و غیر از آنها حرام ؟
است.

و خواهر گرامی آگاه باش

پسر عمو؟

پسر عمه؟

پسر دایی؟

پسر خاله؟

برادرشوهر [؟]

شوهر خواهر [؟]

دست دادن با تمام این مردها و نامحرمان دیگر، برایت حرام است [؟]

گفتار مؤمنان وقتی به سوی خدا و پیامبرش خوانده شوند تا میانشان

داوری کنند تنها این است که می‌گویند

(سمعنا واطعنا) شنیدیم واطاعت کردیم

(اینانند که رستگارند) 51

سوره نور [؟]

راحت ترین عذاب

راحت ترین عذاب جهنم عبارتست از انداخته شدن در دریای -2
آتش و پوشاندن دو کفش که حتی بندهای آن از آتش است ! بطوریکه
از شدت حرارت مغزش بجوش می آید و او خیال می کند که عذابش از
همه سخت تر است...

رسول خدا فرمود: روز قیامت زناکار را وارد جهنم می کنند و قطره ای از
عورتش می چکد که از بوی آن تمام اهل جهنم دچار ناراحتی می
شوند! جهنمیان به نگهبانان جهنم می گویند: این بوی بد مال کیست که
مارا اذیت کرده است؟ به آنها گفته می شود: این بوی زناکاران است.

فواید عجیب خواندن سوره یس

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم به امیرالمؤمنین(ع) فرمودند: ای
:علی! «یس» را بخوان که در آن ده اثر است: هر که آن را قرائت کند

اگر گرسنه باشد سیر گردد؛ (1)

اگر تشنه باشد، سیراب گردد؛ (2)

اگر عریان باشد، پوشانیده گردد؛ (3)

اگر عزب باشد، ازدواج کند؛ (4)

اگر ترسان باشد، امنیت یابد؛ (5)

اگر مریض باشد، عافیت یابد؛ (6)

اگر زندانی باشد، نجات یابد؛ (7)

اگر مسافر باشد، در سفرش یاری شود؛ (8)

نزد میت خوانده نمی شود مگر اینکه خدا بر او آسان گیرد؛ (9)

اگر گمشده داشته باشد، گمشده اش را پیدا کند (10)

